

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قطعاتی از آسمان قصر شیرین

نویسنده: سارا مهدی نژاد

دبیر مجموعه: احمد دهقان

ناشر: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۸۸-۵۸-۴

صفحه آرای و طراح جلد: حسن ابراهیمی

نوبت چاپ: اول / ۱۳۹۴ | شمارگان: ۳۰۰۰ | قیمت: ۵۰۰ تومان

(۱) ستاد مرکزی راهیان نور / تلفن: ۵-۸۸۳۴۶۶۶۱

(۲) فروشگاه صبر / خیابان انقلاب / روبروی دانشگاه تهران

پلاک ۱۳۶۶ / تلفن: ۶۶۹۵۴۱۰۸

این کتاب با حمایت وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی چاپ شده است.



سرشناسه مهدی نژاد، سارا / ۱۳۹۷ -
عنوان و نام پدیدآور: قصر شیرین / نویسنده: سارا مهدی نژاد،
مشخصات نشر: تهران: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری: ۱۱۴ ص.

فروست: قطعاتی از آسمان / دبیر مجموعه: احمد دهقان
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۸۸-۵۸-۴

فهرست: فهرست فهرست نویسی

موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ - خاطرات

موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ - شهیدان

موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ - قصر شیرین

شابک: اثر و دهدهقان، احمد

ردم: بندهی کنگره ۱۳۹۴، ۸۲۶، DSR1۳۹۴

ردم: بندهی دیجی ۹۵۵۱/۸۳۴۰۹۲۴

۴۱۱۵۷۳۳: شماره کتابشناسی ملی

قطعه‌ای
از آسمان

قصر شیرین

سارا، مهدی نژاد



ستاد مرکزی راهیان نور کشور

مقدمه

هنگامی که در سی و یکم شهریور ۱۳۵۹ شیپور نبرد حق علیه باطل در جبهه‌های جنگ به صدا در آمد، کمتر کسی گمان می‌برد که اردوگاه‌های جنگی در پشت جبهه‌ها و جای جای منطقه نبرد، روزی زیارتگاه و خانقاه عاشقان شود. اما بلافاصله پس از خاموشی آتش توپخانه‌ها، آن پیر و مقتدای رزمندگان، در پیامی این نوید را داد و خطاب به فرزندان برومندش چنین سخن گفت: «در آینده ممکن است افرادی آگاهانه یا از روی ناآگاهی، در میان مردم این مسأله را مطرح نمایند که ثمره خون‌ها و شهادت‌ها و ایثارها چه شد. این‌ها یقیناً از عوالم غیب و از فلسفه شهادت بی‌خبرند و نمی‌دانند کسی که فقط برای رضای خدا به جهاد رفته است و سر در طبق اخلاص و بندگی نهاده است، حوادث زمان به جاودانگی و بقا و جایگاه رفیع آن لطمه‌ای وارد نمی‌سازد. و ما برای درک کامل ارزش و راه شهیدان مان

فاصله طولانی را باید بپیماییم و در گذر زمان و تاریخ انقلاب و آیندگان آن را جستجو نماییم. مسلم خون شهیدان، انقلاب و اسلام را بیمه کرده است. خون شهیدان برای ابد درس مقاومت به جهانیان داده است. و خدا می‌داند که راه و رسم شهادت کور شدنی نیست؛ و این ملت‌ها و آیندگان هستند که به راه شهیدان اقتدا خواهند نمود. و همین تربت پاک شهیدان است که تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.»

و هنوز گرد و غبار میادین نبرد فرو ننشسته بود که خیل عاشقان به سوی سرزمین‌های نور رهسپار شدند. این مسافران، می‌خواستند از تک‌تک آن لحظات بشنوند و جای‌جای مناطق را ببینند تا روح و جان‌شان با مردان مرد این دیار عجین شود و جرعه‌ای از پیاله عرفان ناب که از شهادت سرچشمه گرفته است، بنوشند. و به راستی که این دروازه‌های بهشت، امروزه خانقاه عاشقان شهادت است و زائرانش با بوی شهیدان قوت می‌گیرند.

مجموعه کتاب‌های «قطعه‌ای از آسمان» قصد دارد تا امر مقتدای عاشقان و ولی امر مسلمین را البیک گوید؛ آن‌جا که فرمودند: «منطقه بیت‌المقدس را نشان می‌دهید، یک مقدار بیابان است، معلوم است که نیروهایی بودند. این که شناسنامه این منطقه معلوم

باشد، معلوم بشود که این جا چه اتفاقی افتاده، چه شد که نیروهای مسلح به فکر افتادند که از این منطقه حملات خود را شروع کنند، چطور شد که این چهار مرحله یا پنج مرحله عملیات بیت المقدس پیروز شد، چه رنج‌هایی را رزمندگان در این عملیات متحمل شدند تا توانستند به پیروزی برسند، پیروزی چطور به دست آمد، این جا را باید آن کسی که می‌رود، بداند. برای هر یک از مناطق مهم شناسنامه درست کنید، یک شناسنامه منطقی، نه کتاب مفصل.»

مجموعه کتاب‌های قطعه‌ای از آسمان، شناسنامه تمام مناطق خاطره‌انگیز را پیش روی مخاطبان قرار می‌دهد. نویسندگان این مجموعه بر آنند تا علاوه بر ذکر مشخصات و مختصات هر مکان، با یادآوری خاطرات تاریخ‌سازان آن، مشتاقان را به آن لحظات ناب رهنمون باشند. امید که بتوان قطره‌ای از عطش زائران و مخاطبان را برآورده ساخت.

ستاد مرکزی راهیان نور

سازمان هنری و ادبیات

دفاع مقدس

۱ فصل یکم

«داشتیم در خانه ناهار می خوردیم که صدای عجیبی آمد. همه وحشت زده بیرون آمدیم. تمام همسایه ها در کوچه جمع شده بودند. همه از هم می پرسیدند «چه شده؟ چه اتفاقی افتاده؟»

عده ای می گفتند: «صدای انفجار است.» بعضی هم می گفتند: «لابد باز مین کار گذاشته اند.» هیچ کدام مان شک نداشتیم که کار، کار عراق است. بعضی ها یک دقیقه ما را راحت نمی گذاشتند. ماه ها بود که توپ و موشک مثل باران بر سرمان می بارید. هر لحظه خانه ای

ویران می‌شد، صدای آژیر آمبولانس لحظه‌ای قطع نمی‌شد... شب روی پشت‌بام خوابیده بودیم و به آسمان نگاه می‌کردیم که جنگنده‌های صدام پیدایشان شد. سراسیمه به زیرزمین پناه بردیم. بمب‌ها روی ساختمان‌ها می‌ریخت و همه چیز را ویران می‌کرد. بیمارستان، دیگر جایی برای زخمی‌ها نداشت.

چشمم به کوه‌ها افتاد و تانک‌هایی که از آن پایین می‌آمدند. عده‌ای می‌گفتند: «خدا را شکر! بالاخره از سرپل‌ذهاب نیروی کمکی رسید. این‌ها همان سربازهای مشهدی هستند که قول‌شان را داده بودند.»

کمی که جلوتر آمدند، پرچم آویزان روی جیب‌هایشان را دیدیم؛ عراقی بودند. هلی‌کوپترهای عراقی در آسمان قصر شیرین پرواز می‌کردند و اعلامیه پایین می‌ریختند. یکی را برداشتم. نوشته بود: «شهر را ترک کنید، وگرنه کشته می‌شوید.»

مواد خوراکی خیلی کم بود. حتی نان هم نبود؛ چون برق قطع شده بود، نانوایی‌ها نمی‌توانستند کار کنند. بعضی از پیرمردها و پیرزن‌ها، به‌خاطر گرسنگی از حال می‌رفتند و

خیلی‌هایشان هم می‌مردند. پدرم مخفیانه چند تکه هیزم جمع کرد و تنور را روشن کرد و با عجله چند تکه نان برایمان پخت. عراقی‌ها به شهر رسیدند. خیلی از خانه‌ها را غارت کردند. مادر و پدرم گفتند اگر یک ساعت دیگر در این شهر بمانیم، هیچ چیز ازمان باقی نخواهد ماند. بعضی‌ها تمام مردم را داخل یک ماشین نظامی ریختند و تا نزدیک شهر سرپل ذهاب بردند. خانواده‌ما، آخرین خانواده‌ای بود که از قصر شیرین رانده شد. ما را از ماشین بیرون انداختند. دست برادر کوچکم لای در ماند. خون زیادی از او رفت. با پای برهنه، راه می‌رفتیم. گلوله‌های توپ و موشک را بالای سرمان می‌دیدیم. خمپاره‌ها به اطرافمان می‌خورد. از پاهایم خون می‌چکید.

به هر سختی بود، به سرپل ذهاب رسیدیم. از دور رزمندگان سپاهی را دیدم که به استقبالمان می‌آیند. یکی‌شان پرسید: «شنیدم شما آخرین خانواده‌ای هستید که شهر را ترک کردید؟»

گفتیم: «بله... دیگر کسی جز کافران در قصر شیرین نیست...»^۱

۱. خاطرات لیلا حیدری، دختر ۱۱ ساله قصر شیرینی. بنگرید به: خاطرات جنگ ۵،

در جنگ هشت ساله عراق علیه ایران، همه مردم کشور درگیر بودند، اما مردم استان‌های همجوار عراق، بیشتر از دیگران. کرمانشاه یکی از این استان‌ها بود که چون سر راه بغداد - تهران قرار داشت، از نظر نظامی خیلی مهم بود. قصر شیرین یکی از شهرهای کرمانشاه است. ترکیبی از دو واژه «قصر» و «شیرین» حس خوب و شیرینی برآید؛ حتی اگر آن شهر را ندیده باشیم. اما وقتی تاریخ جنگ تحمیلی و حوادث و رویدادهای این شهر را در آن دوران مرور می‌کنیم، تصاویری از صحنه‌های خشن جنگ و ویرانی و تجاوز و تخریب، مظلومیت و رنج قصر شیرین در ذهن مان شکل می‌گیرد.

کرمانشاه از شمال به استان کردستان، از شرق به استان همدان، از جنوب شرقی به استان لرستان، از جنوب به استان ایلام و از غرب به کشور عراق می‌رسد. ۱۱ شهرستان، ۱۹ شهر، ۲۴ بخش، ۸۳ دهستان و ۲۷۹۳ روستا دارد. اسلام‌آباد

غرب، کنگاور، سنقر، صحنه، قصر شیرین، سرپل ذهاب، گیلان غرب، هرسین، پاهو و جوانرود شهرستان‌های کرمانشاه است.

جنگ تحمیلی با اشغال قصر شیرین کرمانشاه شروع شد و دشمن کلیه بناهای مسکونی و تجاری این شهر را با خاک یکسان کرد. قصر شیرین شهرستانی است در ۱۶۷ کیلومتری شمال غربی کرمانشاه و در مسیر جاده اصلی اسلام آباد غرب - خسروی (مرز ایران و عراق). مساحتی حدود ۲۰۰۰ کیلومتر مربع دارد و با عراق هم‌مرز است. از شرق و شمال شرق به شهرستان‌های سرپل ذهاب، گیلان غرب و ایوان استان ایلام و از جنوب و جنوب شرق به شهرستان ایلام می‌رسد.

قصر شیرین از شهرهای قدیمی ایران است که بنای آن را منسوب به خسرو پرویز ساسانی (اواخر دوره ساسانی) می‌دانند.^۱ وقتی خسرو پرویز بر سر قدرت بود، باغ بزرگی برای «شیرین»، همسرش، ساخت با قصرهای دل‌پذیر که مناسب با آب‌وهوای زمستانی این ناحیه بود. کم‌کم مردم، کنار این باغ خانه ساختند و شهر کوچکی به وجود آمد به

۱. بمو، اصغر کاظمی، تهران، دفتر ادبیات و هنر مقاومت حوزه هنری، ۱۳۷۹، ص ۲۱

نام قصر شیرین. اعراب که به ایران حمله کردند، قصرهای خسرو پرویز را ویران کردند و شهر هم از رونق افتاد؛ طوری که تا سال ۱۲۷۰ قمری، جمعیتش بیشتر از ۲۵۰۰ نفر نشد.

قصر شیرین هم مثل شهرهای دیگر کرمانشاه آثار باستانی و تاریخی زیادی دارد. بان قلعه، چهارقاپی، کاخ خسرو، حوش کری، کاروان‌سرای عباسی قصر شیرین، نهر شاه‌گدار، قلعه جوانمیر، حاجی قلعه‌سی و...^۱

در حاشیه شمال شهر فعلی قصر شیرین و نزدیک آتشکده چهارقاپی، هنوز هم ویرانه‌های قصر خسرو پرویز را می‌شود دید. این بنا در جهت شرقی - غربی و روی سکویی ساخته شده و ۹۸×۲۸۵ متر است. این عمارت دو بخش دارد؛ تالار رسمی و خصوصی. راه دسترسی به بخش رسمی از پلکان‌های دو طرفه‌ای در ضلع شمالی، شرقی و جنوبی بوده که از بین رفته است.^۲ ویرانه این قصرها مشرف بر شاهراه بزرگی است که اراضی مرتفع ایران را به دشت بین‌النهرین متصل می‌کند.

۱. ویکی‌پدیا <https://fa.wikipedia.org>

۲. سایت تبیان www.tebyan.net و جام‌جم آنلاین www.jamejamonline.ir

کاروانسرای قصر شیرین که داخل شهر است، بعد از حملات ارتش عراق آسیب فراوانی دید و فقط قسمت ورودی‌اش باقی مانده است. (در سال‌های اخیر، میراث فرهنگی آن را بازسازی کرده است.) این کاروانسرا با لاشهٔ سنگ و آجر ساخته شده و در برخی از قسمت‌های آن، از جمله ورودی، از آجرهای بناهای ساسانی نیز استفاده شده است.^۱

از بناهای تازه ساخته شده نیز ستاد معراج شهدا داخل شهر قصر شیرین و کنار پمپ‌بنزین قرار داد. رزمندگانی را که در این منطقه شهید می‌شدند، ابتدا به این مکان می‌بردند و از این جا به شهرهای دیگر منتقل می‌کردند. یادمان مقاومت نیز داخل شهر و کنار پارک بسیج است که به یاد دلاوری‌های مردم قصر شیرین در زمان اشغال این شهر توسط عراقی‌ها ساخته شده است.

استان کرمانشاهان و خصوصاً شهرستان قصر شیرین در چهار قرن جنگ و مناقشهٔ ایران و عثمانی، بسیار صدمه خورد. شاه‌عباس صفوی و نادرشاه افشار برای تنبیه متجاوزین، به دفعات از گذرگاه جنگ‌های باستانی قصر شیرین به بغداد

لشکر کشیدند و آن را فتح کردند.^۱ در جنگ جهانی اول، قصر شیرین مرز سربازان دولت‌های آلمان و عثمانی از یک طرف، و روسیه و انگلستان از طرف دیگر بود. این شهر فراز و نشیب زیادی به خود دیده، حتی چند بار از نو ساخته شده است.

قصر شیرین در زمان رضاشاه دوباره رونق گرفت. نه‌ری از رودخانه الوند برای شهر منشعب شد که گنجایش ۲۳ سنگ‌آب داشت. خیابان‌ها و ساختمان‌های دولتی ساخته شد، گرچه خیلی‌هایشان نیمه‌تمام ماند، اما قصر شیرین از سایر شهرهای غرب ایران آبادتر و پاکیزه‌تر بود.^۲

راه تهران - همدان - کرمانشاه - بغداد، دو پایتخت ایران و عراق را به هم مرتبط می‌کند. در گذشته بسیار دور، این راه بازرگانی و نظامی، ارزش فوق‌العاده‌ای داشته و به «راه شاهی» مشهور بوده است. این راه کوهستانی، دشت بین‌النهرین را به عمق ارتفاعات ایران مرتبط می‌کند. قصر شیرین در پای سلسله کوه‌های زاگرس و بر سر این راه

۱. بَمو، ص ۲۲

قرار دارد. در قرون و اعصار متمادی، گذرگاه قصر شیرین، ارزش و اهمیت فوق‌العاده‌ای داشته، اما در قرن اخیر و با کشف نفت در خوزستان و گسترش راه‌های آبی، ارزش اقتصادی و نظامی‌اش کمتر شده است.

وقتی به خط مرزی ایران و عراق نگاه کنیم، می‌بینیم قصر شیرین و خط مرزی آن مانند شبه‌جزیره‌ای به داخل خاک عراق کشیده شده است. قصر شیرین، پیشانی مرز است. خط مرزی به فاصلهٔ بیست کیلومتری از شمال، جنوب و غرب قصر شیرین می‌گذرد. به عبارتی، قصر شیرین به صورت نعل اسبی به داخل خاک عراق فرو رفته و به خاطر گردنهٔ پاتاق، در عقبهٔ این شهرستان، از نقاط مهم محسوب می‌شود و همیشه دشمنان به آن طمع داشتند. جادهٔ قصر شیرین به کرمانشاه ۱۴۴ کیلومتر است. با گیلان غرب ۵۵ کیلومتر، با سرپل ذهاب ۳۰ کیلومتر، با اسلام‌آباد غرب ۱۱۷ کیلومتر، با نفت‌شهر ۷۲ کیلومتر و با سومار ۱۱۰ کیلومتر فاصله دارد و جاده‌ای هم تا نقطهٔ مرزی خسروی دارد به طول ۱۶ کیلومتر. در حال حاضر، از سرپل ذهاب تا قصر شیرین و از آن‌جا تا مرز خسروی، بزرگراهی احداث شده است به

نام «بزرگراه کربلا». دلیل آن هم، سفر هموطنان به عتبات عالیات از این مسیر می‌باشد.

قصر شیرین شامل سه بخش حومه، ذهاب و سومار است. در بخش ذهاب و نزدیک شهر سرپل ذهاب، تنگه مهم پاتاق قرار دارد که دروازه زاگرس نامیده می‌شود. «بازی‌دراز» کوه مشترک قصر شیرین و سرپل ذهاب است و در شرق حلوان و شرق رودخانه الوند، به زمین رسیده است. بلندترین قله‌اش گنبد صوفی (گمه صوفی) است. بازی‌دراز ۱۱۵۰ متر ارتفاع دارد و ۳۰ کیلومتر طول و عرض آن کمتر از سه یا چهار کیلومتر است. رودخانه «حلوان» یا الوند و رودخانه «کنگیر» از رودخانه‌های دائمی این شهرستان هستند.

حلوان از ارتفاعات شمال شرقی شهر سرپل ذهاب سرچشمه گرفته، پس از بهره‌گیری از چندین رودخانه و سراب، از داخل شهر قصر شیرین عبور کرده و پس از پیوستن رودخانه گیلان به آن، در خاک عراق به نهر «دیاله» می‌پیوندد. از آب این رودخانه برای کشاورزی و باغداری استفاده می‌کنند.

رشته‌کوه آق‌داغ (آخ‌داخ) در غرب قصر شیرین و خط‌الرأس

آن مرز ایران و عراق است. کوه «سه‌سر» بین ناحیه ذهاب و جگرلو قرار دارد و رودخانه «قوره‌تو» بین این کوه و کوه آهنگران (آسنگران) جاری است؛ بلندترین قله‌اش هم غرب روستای قراویز است.^۱ کوه‌های کمرچک، شینوروز و چار از دیگر ارتفاعات قصر شیرین است.

کنگیر هم از ارتفاعات استان ایلام سرچشمه گرفته و از سومارِ قصر شیرین عبور می‌کند و به خاک عراق می‌رسد. از زمانی که سد سومار را احداث کردند، آب این رودخانه برای کشاورزی هم استفاده می‌شود. رودخانه‌های دیگر قصر شیرین چم امام حسن، تنگاب، کنگاگوش، کنه‌کبود، کانی‌شیخ و صد هستند.

دهلیز^۲ عرضی قصر شیرین - نفت‌شهر هم به موازات نوار مرزی بین ایران و عراق قرار دارد و در جنگ بسیار مهم بود.^۳ در واقع، قصر شیرین در دشتی واقع شده است که

۱. www.akhdakh.blogfa.com

۲. دهلیز، دشتی است که دو طرف آن توسط ارتفاعات محصور شده باشد. دهلیزهای طولی موجب تسریع در پیشروی نیروها می‌شوند و دهلیزهای عرضی موجب کاهش سرعت پیشروی.

۳. فرمان آتش در کوهستان‌های باختر، سورنا کیانی، تهران، سازمان عقیدتی سیاسی

توسط کوه‌های آق‌داغ در غرب (مرز مشترک ایران و عراق) و بازی‌دراز در جنوب‌شرقی احاطه شده است.

قصر شیرین با تهران ۲۴ دقیقه و ۳۰ ثانیه اختلاف ساعت دارد، یعنی اگر در تهران اذان ساعت ۱۲ باشد، در قصر شیرین ساعت ۱۱ و ۳۵ دقیقه و ۳۰ ثانیه است.

آب و هوایش گرم و خشک است، با تابستان‌های گرم و زمستان‌های معتدل و ملایم. بیشترین درجه حرارت در تابستان‌ها به ۴۹ درجه بالای صفر و کمترین آن، در زمستان‌ها به ۳ درجه زیر صفر می‌رسد. میزان باران سالیانه هم به‌طور متوسط کمتر از نیم متر (۴۳۰ میلی‌لیتر) است. زبان مردم قصر شیرین کردی جنوبی است که با لهجهٔ قصری ادا می‌شود. همچنین گویش‌های دیگر کردی مانند سنجاو، جافی، باجلانی و گورانی هم در قصر شیرین تکلم می‌شود؛ که دو مورد آخر کمتر است.

قصر شیرین از قدیم جایی بوده که پیروان ادیان مختلف در آن کنار هم زندگی می‌کردند. شیعه و سنی، مسیحی و یهودی. اغلب مسلمان و شیعه‌اند. سنی هم دارد که شافعی هستند.

قصر شیرین در سال ۱۳۹۰، حدود ۲۴ هزار نفر جمعیت داشته است. با عشایری از چهار ایل سنجابی، کلهر، گوران و کردند.

قصر شیرین نزدیک‌ترین راه ایران به پایتخت عراق است. وقتی که صدام حسین حاکم عراق شد، ایرانی‌ها را آتش‌پرست نامید و به شدت با ایرانی‌ها دشمنی داشت. هر خانواده عراقی که نشانی از ایران داشت، شناسایی کرد و دستور داد اموال‌شان را غارت کنند و پابره‌نه و بی‌چیز، آواره مرزهایشان کرد. از همان زمان، قصر شیرین از آواره‌های عراقی که بی‌پناه و گرسنه بودند، پر شد. دیگر رفت‌وآمد کاروان‌های بازرگانی به سمت مرز کم شد؛ بسیار کم. جنگ که شروع شد، قصر شیرین نخستین شهر ایران بود که اشغال شد.

۲ فصل دوم

قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، گروهی از عشایر استان کرمانشاه که تحت عناوین چریک، جوانمرد، دلاور و... به استخدام ژاندارمری در آمده بودند، برای حراست از مرزهای غرب کشور خدمات زیادی انجام دادند. آن‌ها ورزیده بودند و در اجرای عملیات چریکی ماهر. زمانی که روابط ایران و عراق دچار تنش شد و درگیری‌های مرزی شروع شد، شجاعانه با نیروهای عراقی می‌جنگیدند. در دوره‌های مختلف، عشایر سلحشور در نگهداری مرزهای غرب کشور،

بسیار نقش داشته‌اند. حتی قبل از انقلاب، ژاندارمری اسم برخی از پاسگاه‌های مرزی را به نام آن دلاوران گذاشته بود، مثل: پاسگاه‌های برار عزیز، پرویز خان و هدایت در منطقه قصر شیرین.^۱

نزدیک انقلاب، خیابان‌های قصر شیرین هم مثل سایر شهرهای ایران صحنه تظاهرات مردم انقلابی شد. معمولاً تظاهرات از سر کوچه‌ها شروع می‌شد. چند تا محله به خاطر موقعیت مکانی، به هم می‌پیوستند و درگیری محله‌ای شروع می‌شد. از صبح تا بعدازظهر جوان‌ها در خیابان بودند. لاستیک آتش می‌زدند، بانک آتش می‌زدند و... محمدرضا عبدی^۲ چنین می‌گوید:

«انقلاب در قصر، مدیون «مسجد کوچیکه» است؛ زیرا پایه‌های آن در این مسجد بنا گذاشته شد. مسجد کوچیکه را پدر حاج غروی ساخته بود. حاج آقای غروی، امام جماعت مسجد بود. تمام مردم قصر را می‌شناخت و با همه دوست بود. مسجد جامع قصر هم بود؛ اما مانند مسجد کوچیکه

۱. فرمان آتش در کوهستان‌های باختر، ص ۵۰

۲. محمدرضا عبدی متولد ۱۳۴۲ است. او در محله «بان افشار» قصر شیرین به دنیا آمد و از کودکی تا زمان جنگ در همین شهر زندگی کرده است.

فعال نبود. البته خیلی از اتفاقات مهم در آن مسجد رخ می‌داد، ولی جوانان در مسجد کوچیکه احساس امنیت بیشتری داشتند.

بیشتر شب‌ها می‌رفتیم تو خیابان‌ها و روی در و دیوار شهر، شعار می‌نوشتیم. با دو سه نفر از بچه‌ها، اسپری رنگ خریده بودیم و ساعت دوازده شب که می‌شد، می‌زدیم بیرون. شب‌ها مادرم بیدار می‌ماند تا من برگردم. ساعت سه چهار صبح که برمی‌گشتم، مادر با چشم‌های نمناک و پف‌کرده، پشت در منتظرمان بود و من با دیدن خونی که از زیر ناخن‌های جویده‌اش بیرون می‌زد، شرمنده می‌شدم.^۱

یک روز مانده به پیروزی انقلاب، نیروهای انقلابی رادیو و تلویزیون را گرفتند. بعدازظهر بود و هوا بارانی. مردم قصر شیرین همین‌طور آزادانه شعار می‌دادند و درگیری خاصی نبود. یکی از جوان‌ها، رادیوی کوچک جیبی‌اش را روشن کرد و صدای گوینده آمد که می‌گفت: «صدا، صدای آزادی است...»

۱. فرار از موصل؛ خاطرات شفاهی محمدرضا عبدی، حسین نیری، تهران، سورة

و این اولین جمله‌ای بود که پیروزی انقلاب را نوید داد. مردم همه خوشحال شدند و صلوات می‌فرستادند. همه با خوشحالی به سمت شهربانی قصر شیرین رفتند. نیروهای شهربانی هنوز در شک و سردرگمی بودند که به مردم بپیوندند یا نه. عده‌ای از مردم که شاخه‌های گل دست‌شان بود، کم‌کم سمت نیروهای ژاندارمری رفتند، اما آن‌ها هنوز اسلحه دست‌شان بود. مردم گل‌ها را سمت آن‌ها پرتاب کردند و دیگر شعاری هم علیه‌شان ندادند. آن‌ها هم یکی‌یکی به سمت مردم می‌آمدند. مردم آن‌ها را بغل می‌گرفتند و بعضی‌هایشان را روی دوش می‌گذاشتند. ساختمان شهربانی کامل خالی شد. مردم همه سمت مسجد جامع حرکت کردند. روحانی‌ای برای مردم صحبت کرد. همه خوشحال بودند...

چند نفر متن سرود «خمینی ای امام» را بین مردم تکثیر کرده بودند و هر روز صبح، عده‌ای در دسته‌های چهار پنج نفری به میدان افشار شهر می‌رفتند و مثل صبحگاه ارتش، آن را اجرا می‌کردند.

پس از پیروزی انقلاب، انقلابی‌های شهر دست‌به‌دست هم دادند تا طعم انقلاب اسلامی را به مردم بچشانند. لشکر

۸۱ زرهی کرمانشاه هم به شهربانی کرمانشاه و یگان‌های ژاندارمری نوسود، گرده‌نو، قصر شیرین و نفت‌شهر، برای کمک به حفظ آرامش در منطقه، نیرو فرستاده بود. گروهی از نیروهای مردمی هم با ضدانقلاب درگیر بودند تا شهر امن باشد و گروهی دیگر از دختر و پسرهای انقلابی به وضع مردم رسیدگی می‌کردند.

«بعد از پیروزی انقلاب، اولین کاری که کردیم، تمیز کردن شهر بود. تمام جوان‌ها جمع شدیم. هرکدام یک جاروی دسته‌بلند درست کردیم و شروع به جاروی خیابان‌ها کردیم. خیلی‌ها می‌گفتند این کار شدنی نیست، اما ما کل خیابان‌های شهر را جارو زدیم و تمیز کردیم. پس از آن، نگهبانی‌ها شروع شد؛ سر چهارراه‌ها، میدان‌ها، شهربانی و... بعد هم رفتیم داخل زندان برای نگهبانی.»^۱

اطراف شهر، گروه‌هایی بودند که از مرز وارد می‌شدند؛ مانند ساواکی‌هایی که فرار کرده بودند به عراق و علیه ایران موضع گرفته بودند. نیروهای مردمی با آن‌ها درگیر می‌شدند، اما این درگیری‌ها به داخل شهر کشیده نمی‌شد.

۱. فرار از موصل، ص ۲۱

انقلاب، در قصر شیرین شور زندگی ایجاد کرده بود، مردم گروه‌گروه به ساختمان تازه تأسیس جهادسازندگی می‌رفتند و برای کمک به مردم محروم اعلام آمادگی می‌کردند. کشاورزان با خیل افرادی روبه‌رو بودند که برای کمک در کار کاشت و برداشت محصول مراجعه می‌کردند؛ کار و تلاش بدون دستمزد. در روستاها خانواده‌های مستمند شناسایی شده و به فراخور، امداد رسانی می‌شدند.

«با اعلام تأسیس جهادسازندگی از طرف امام خمینی، یک گروه محلی تشکیل دادیم. پول‌هایمان را روی هم می‌گذاشتیم، جیب و کامیون کرایه می‌کردیم و به کمک روستایی‌ها می‌رفتیم. صاحبان کوره‌های آجرپزی آجر هدیه می‌دادند و برای روستایی‌ها سرپناه می‌ساختیم. به درو کردن محصولشان کمک می‌کردیم. جاده و پل می‌زدیم. مسجد و مدرسه می‌ساختیم. در گرمای کلافه‌کننده قصر شیرین کارکردن در روستاهای ناامن مرزی سخت بود. هیچ‌کس حقوق نمی‌گرفت. بعضی کامیون‌دارها هم می‌آمدند و مجانی برایمان کار می‌کردند. روزی لوله‌خانه‌مان ترکیده بود. پدرم کف حیاط را کنده بود و کارگر آورده بود تعمیرش کنند.

من وسایلم را جمع کردم و راهی جهاد شدم. پدرم گفت کجا می‌ری؟ می‌خوای کارگری کنی برای خودمان بکن. گفتم شما پول دارید می‌توانید کارتان را حل کنید؛ بگذارید من برای کسانی که ندارند، کار کنم. پدرم عصبانی شد یک تکه موزاییک طرفم پرت کرد.^۱

از طرفی، با تأسیس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، گروهی از جوانان مشتاق با مراجعه به مقر سپاه، که در ضلع شمالی شهر قرار داشت، به خیل پاسداران پیوستند و مبارزه و درگیری سپاه با اشرار منطقه، آن‌ها را آبدیده کرد. آن سال، مثل بقیه نقاط کشور، گروه‌های سیاسی قصر شیرین هم فعالیت می‌کردند. از تمام گروه‌های سیاسی بودند؛ چریک‌های فدایی، مجاهدین خلق، گروه پیکار و گروه‌های کرد (که کمتر فعالیت می‌کردند)، گروه‌های کومله، دمکرات، رستگاری و حزب توده. اوایل همه چیز مسالمت‌آمیز و درگیری کمتر بود. گروه‌هایی هم بودند که از قبل از انقلاب فعالیت می‌کردند و بعد از انقلاب به فعالیت‌شان ادامه دادند، اما این بار علیه جمهوری اسلامی.

۱. فرار از موصل، صص ۲۴-۲۳

سال ۱۳۵۸ با همهٔ فراز و نشیب‌هایش برای قصر شیرین، سال خوبی بود و تا قبل از شروع جنگ و درگیری‌های قبل از آن، مشکل خاصی در قصر شیرین نبود.

۳ فصل سوم

کمی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، عراق اکثر بازمانده‌های حکومت شاهنشاهی و گروه‌های ضدانقلاب و اشرار داخلی را که برای ادامهٔ حیات‌شان به عراق پناه برده بودند، مسلح کرد تا علیه حکومت اسلامی ایران به کارشان بگیرد. این گروه‌ها از سال ۱۳۵۸، در مرز و پایگاه‌های مرزی قصرشیرین، درگیری‌های پراکنده با پاسداران و نیروهای ژاندارمری و ارتش ایجاد می‌کردند. عراقی‌ها هم از سال ۱۳۵۹، جسته و گریخته وارد عمل شدند و گاه و بی‌گاه، با شلیک خمپاره

یا گلوله‌های توپ، نقاط مرزی قصر شیرین را می‌کوبیدند. در همین سال، عراقی‌ها بارها از مرز ایران گذشتند. عراق می‌خواست به پاسگاه‌ها و نیروهای نظامی خسارت بزند و در مردم مرزنشین رعب و وحشت ایجاد کند تا خانه‌هایشان را ترک کنند و بروند.

رهبران حزب بعث عراق، شرایط ناپایدار پس از انقلاب ایران را فرصتی برای مطرح کردن اختلافات مرزی دیده بودند تا بهانه‌ای پیدا کنند برای تعرض به خاک ایران. آن‌ها ادعا داشتند که در قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر، ایران به کلیه خواسته‌های خود در شط‌العرب (اروند رود) رسیده است؛ اما عراقی‌ها به اهداف زمینی خود نرسیده‌اند. منظورشان منطقه میمک در شمال مهران و زین‌القوس در جنوب غربی قصر شیرین بود. اگر در قصر شیرین رو به غرب بایستید، ارتفاع زین‌القوس و پاسگاه خان لیلی،^۱ سمت چپ شماست و قدری به جنوب غربی تمایل دارد.

«تجاوزات مرزی ارتش عراق به پاسگاه‌های مرزی

۱. پاسگاه خان لیلی در منطقه‌ای تپه‌ماهور است در جنوب قصر شیرین و شرق خانیقین عراق. برای محافظت از مرز و جاده مرزی قصر شیرین به نفت شهر احداث شده بود و دقیقاً بین این دو شهر قرار داشت.

ژاندارمری در غرب به صورت سیستماتیک و پی‌درپی، مدت‌ها قبل از حمله رسمی رژیم بعث به ایران شروع شده بود. عراقی‌ها گاهی با آتش توپ و خمپاره پاسگاه‌های ما را می‌زدند و گاهی هم عوامل بومی‌شان داخل می‌آمدند و در جاده‌ها مین‌گذاری می‌کردند. کار بچه‌های ما هم شده بود خنثی کردن این مین‌ها.^۱

هر روز به تعداد سربازان عراقی کنار مرز اضافه می‌شد. هر روز صدای شلیک گلوله و انفجار بمب می‌آمد؛ از فاصله دور و نزدیک.

عراق در یازدهم اردیبهشت‌ماه ۱۳۵۹ به منطقه قصر شیرین و نفت‌شهر و سپس در یازدهم خرداد همان سال، به پاسگاه‌های مرزی غرب مهران حمله کرد. ۱۳ خرداد، قصر شیرین را گلوله‌باران کردند و دو روز بعد، نیروهای ارتش عراق، منظم در نزدیکی خط مرزی صف کشیدند. همراه با این تجاوزات زمینی، نیروی هوایی عراق نیز مناطق مرزی را شدیدتر بمباران کرد. تیرماه ۱۳۵۹ ارتش عراق رسماً به

۱. مهتاب خَیْن؛ انقلاب، کردستان و دفاع مقدس به روایت فرمانده بسیجی حسین همدانی، به اهتمام حسین بهزاد، تهران، فاتحان، ۱۳۸۹، ص ۷۱

زین القوس و منطقه خان لیلی حمله کرد و با آتش سنگین توپخانه، چاه‌های نفتِ نفت‌شهر، تنگ‌هوان و پایگاه‌های تیله‌کوه و باویسی و گرده‌نو را هدف قرار داد. غروب، اوضاع در ظاهر آرام شده بود، اما عراق پایگاه‌های مرزی برج احمدی و پرویز و دربندجوق و مرکز هنگ ژاندارمری قصر شیرین را با آتش شدید توپخانه‌اش زد.^۱

اکثر مردم قصر شیرین وقتی شهر گلوله‌باران می‌شد، به زیرزمین‌هایشان می‌رفتند و بعضی شب‌ها که آتش‌باران قطع نمی‌شد، شب را با ترس و دلهره‌ها، در همان زیرزمین‌ها صبح می‌کردند.

شهناز ابراهیمی از اهالی قصر شیرین چنین می‌گوید:

«مرز خسروی، آخرین شهر ایران است. پانزده کیلومتر آن طرف قصر شیرین. در کلاس سوم راهنمایی درس می‌خواندم و پانزده‌ساله بودم. منطقه جنگی بود. خردادماه بود و امتحانات پایان سال. جنگ و نبرد توپخانه‌ای و زمینی بر تک‌تک افراد تأثیر گذاشته بود. همه می‌گفتند اگر این جنگ به جنگ بزرگ تبدیل نشود، خیلی خوب است.

۱. سایت خبری - تحلیلی کرمانشاه نیوز www.kermanshahnews.com

هفدهم خرداد، جنگ شدیدتر شد. هر چه توپ می‌انداختند، به قصر شیرین می‌خورد. ما از شهرمان خارج نشدیم. آن قدر توپخانه عراق نزدیک ما بود که توپ‌ها را بالای سرمان حس می‌کردیم.

یک روز ساعت ۱۱:۳۰ بود که دو متری آن طرف خانه ما را به توپ بستند. چندین نفر از پاسداران که در سنگر بودند، شهید و مجروح شدند. فردای آن روز، من با برادر، خواهر و مادرم و بچه‌ها در خانه بودیم که دوباره همان اتفاق افتاد. می‌خواستیم ناهار بخوریم. خانه‌های آن دست ما را، که آبادی بود، با توپ خراب کردند و پنج خانه پایین ریخت. دو بچه هم مجروح شدند.^۱

روزهای دوم و سوم مرداد، عراق تمامی پایگاه‌های مرزی قصر شیرین، از باویسی و ازگله تا پایگاه‌های مرزی سومار را، به شدت با توپخانه‌اش زد و همزمان تانک‌هایش را سمت نفت‌شهر فرستاد. اما توپخانه ارتش و مقاومت نیروهای مردمی و جوانمردان ژاندارم، نگذاشت پیشروی

۱. خاطرات جنگ ۵

کنند.^۱ توپخانه ارتش در بیست کیلومتری جنوب شهر بود؛ کنار ایستگاه رادیو و تلویزیون؛ نزدیک سهرای نفت شهر. توپخانه مرز را می‌کوبید، حتی داخل خاک عراق را (پادگان نظامی و جاده مرزی خانقین). عراقی‌ها از این جاده به آسانی می‌توانستند به قصر شیرین برسند.

سوم مرداد، عراق خانه‌های سازمانی هنگ ژاندارمری، مقر سپاه پاسداران، خانه‌های سازمانی فرهنگیان، محله منصورآباد، خط انتقال برق شهر و... را زد. شهر تا نیمه‌های شب تاریک شد.

یک روز شهر آرام بود. پنجم دوباره پایگاه‌های مرزی را زدند، اما این بار با هواپیمای نظامی؛ پایگاه‌های بیشکان و تپه‌رش را بمباران کردند. فردای آن روز، بچه‌های پاسگاه هدایت، دکل مخابراتی عراق در قوره‌تو را زدند. همان روز عراقی‌ها پایگاه زینل‌کش و گروهان خان‌لیلی را با توپخانه زدند.

از صبح سه‌شنبه، هفتم مرداد، عراق شهر قصر شیرین و سراسر نوار دویست کیلومتری شهرستان را، از سومار و

۱. سایت خبری - تحلیلی کرمانشاه نیوز www.kermanshahnews.com

نفت‌شهر تا باویسی و پاسگاه‌های مرزی، شدیدتر از روزهای قبل با توپخانه و خمپاره‌اندازهایش زد. باز هم برق شهرستان قطع شد. هنگ ژاندارمری هم هدف قرار گرفت.^۱ منابع نفتِ نفت‌شهر و موتورخانهٔ تولید برق آن نیز منفجر شد و در آتش سوخت. کل منطقه پر از دود شده بود. نیروهای مردمی سپاه پاسداران و ژاندارمری هم در جواب، نفت بان‌میل خانقین و بخشی از نفت نفت‌خانهٔ عراق را زدند. عراقی‌ها تا غروب تلاش می‌کردند نفت‌شهر را بگیرند، اما نتوانستند. نفت‌شهری که دیگر نه آب داشت و نه برق؛ نه دارو و دکتر. فقط دود بود و آتش. گرمای مردادماه هم شرایط را سخت‌تر کرده بود.

صدیقه میخبر، از اهالی قصر شیرین می‌گوید:

«صدای انفجارها و شلیک‌ها آن‌قدر زیاد بود که همهٔ شهر فهمیده بودند، درگیری سنگین است. برای خرید به خیابان رفته بودم که دود غلیظی در آسمان جنوب شهر دیدم که کم‌کم سمت شهر می‌آمد. از مردم پرسیدم و فهمیدم عراقی‌ها منابع نفتِ نفت‌شهر را زده‌اند. این دود تا چند روز در آسمان مانده بود. البته در جواب این حمله، سپاه،

۱. سایت خبری - تحلیلی کرمانشاه نیوز www.kermanshahnews.com

ژاندارمری و نیروهای مردمی در یک عملیات هماهنگ، منطقه نفتی بانمیل خانقین و بخشی از نفتخانه عراق را به آتش کشیدند و به دشمن ثابت کردند که توانشان کمتر از آنان نیست.^۱

روز بعد، عراقی‌ها حملاتشان به منطقه مرزی شمال قصر شیرین را بیشتر کردند. توپخانه هم مناطق باویسی و گردنه‌نو و تنگ‌هوان، پرویزخان، برارعزیز، قلعه سفید، باباهادی، مناطق مرزی و پاسگاه‌های زینل‌کش و تنگاب‌نورا می‌کوبید تا نیروهای زمینی‌اش راحت‌تر نفوذ کنند.

«عراقی‌ها مدام سعی می‌کردند از مناطق شمالی راه نفوذی برای وارد شدن به خاک ایران پیدا کنند. حتی یک بار هم چند تا از تانک‌هایشان توانستند از مرز پرویزخان رد شوند. اما روستایی‌ها و نیروهای نظامی، با حمایت توپخانه، کاری کردند که عقب‌نشینی کنند. آن‌قدر این شکست برایشان گران تمام شده بود که برای تلافی، منبع آب روستای تنگاب‌نورا زدند و اهل روستا بیشتر در مضیقه افتادند.

۱. رمان الکترونیکی قصر ویران، نوشته مهرداد میخبر cintelrom.loxblog.ir (در گفت‌وگو با نویسنده، مطالب مستند برای استفاده در کتاب انتخاب شده است.)

اما روستایی‌ها، با تمام مشکلات، روی پشت‌بام منازل‌شان سنگر می‌زدند. یا این‌که کانال می‌کندند و سنگرهای انفرادی اطراف منزل‌شان می‌ساختند و با سلاح‌های شکاری و سبک، مثل برنو، ام‌یک و پران می‌جنگیدند. تعداد محدودی هم آر.پی.جی و اسلحه ۳ داشتند. اما حملات عراق به حدی سنگین و تاکتیکی بود که گاهی نبرد و مقاومت بسیار مشکل و حتی محال به نظر می‌رسید.^۱

در همین روز نظری، فرماندار وقت قصر شیرین، در مسجد مهدیه برای مردم و مسئولان و کارکنان ادارات صحبت کرد و از آن‌ها خواست بیشتر به مردم برسند.

«اواسط مردادماه، استاندار از شهر و نقاط مرزی قصر شیرین دیدن کرد. (پدرم و) تعدادی از معتمدین شهر در جلسه‌ای که تشکیل شد، خواسته مردم را که در اختیار گرفتن اسلحه و مهمات و تأمین ارزاق برای ادامه مقاومت و مبارزه بود، به او گفتند. فرماندهان نظامی منطقه هم (مثل همیشه) خواهان اعزام نیروی کمکی تازه‌نفس و فرستادن تجهیزات و مهمات کافی بودند. استاندار به آنان قول داد که

۱. رمان الکترونیکی قصر ویران

خواسته‌شان را به مقامات بالاتر منعکس کند، ولی متأسفانه با رفتن او و گذشت روزهای متمادی، وضعیت هیچ تغییری نکرد و هیچ‌یک از مشکلاتی که با آن دست‌به‌گریبان بودیم حل نشد.^۱

بعد از این شکست‌ها، کاملاً مشخص بود که عراق می‌خواهد قصر شیرین را دور بزند. هر لحظه به تعداد نیروهایش در مرز جنوب و شمال قصر شیرین اضافه می‌کرد.^۲ نرجس حیدری‌نژاد (که آن روزها ۱۳ سال بیشتر نداشت) می‌گوید: «اوایل سال ۱۳۵۹ بود. ارتش عراق با مهاجمین (پالیزیان) همکاری می‌کرد. آن‌ها در هفته چند نوبت شهرمان را به توپ و موشک می‌بستند. هر روز شاهد کشته و مجروح شدن عده‌ای از همشهریانمان بودیم. مردم، اجساد تکه‌تکه شده قربانیان را از زیر گل‌ولای جمع می‌کردند و به خاک می‌سپردند. باز هم با این هجوم‌های دلخراش، ما در شهر و دیار خود ماندیم؛ در صورتی که مدت

۱. رمان الکترونیکی قصر ویران

۲. سایت خبری - تحلیلی کرمانشاه نیوز www.kermanshahnews.com

طولانی نه برق و نه آب و نه نان داشتیم. روزهای زیادی به این شکل مقاومت کردیم.^۱

عراق در روزهای نهم و دهم مرداد حملاتش را شدیدتر کرد. با آتش توپخانه و خمپاره و تانک، نقاط مرزی را می‌زد. زمینی هم از نفت‌شهر و پرویزخان و برارعزیز جلو آمد. یازدهم مرداد، تانک‌های عراقی از منطقه دارخور و برارعزیز وارد خاک ایران شدند و با حمایت آتش سنگین توپخانه‌شان، تا نزدیکی پاسگاه برارعزیز هم آمدند. اما نیروهای مردمی و سپاه به شدت مقاومت کردند. تا غروب درگیر بودند. عراق تلفات داد و مجبور شد عقب‌نشینی کند. ۱۴ نفر از رزمنده‌ها زخمی و سه نفر شهید شدند.

یازدهم مردادماه هم عراق توانست باز هم چند تا از تانک‌هایش را از منطقه دارخور و برارعزیز، در شمال قصر شیرین، از مرز رد کند. با این‌که باز هم مجبور به عقب‌نشینی شد، اما این از مرز رد شدن‌ها برای مردم نگران‌کننده بود.

۱. خاطرات جنگ ۲، جنگ چهارم، مجموعه نوشته‌های کودکان و نوجوانان، تهران، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ص ۱۸

همان روز، عراق برای تلافی و ترساندن مردم، قصر شیرین را به شدت گلوله باران کرد. برق شهر دوباره قطع شد. چهاردهم مرداد، استاندار وقت کرمانشاه آمد تا از قصر شیرین و نقاط مرزی دیدن کند و وضعیت شهر و مدافعان را بررسی کند. مردم از استاندار خواستند که به آن‌ها اسلحه بدهند و برایشان ارزاق و نیروهای کمکی بفرستند. از طرفی هم نیروهای سلطنت طلب و مخالف جمهوری اسلامی، شده بودند راهنمای افسران بعثی، تا در جاده‌ها مین گذاری کنند یا به نیروهای انقلابی کمین بزنند و آن‌ها را ترور و جاده را ناامن کنند. خیلی‌هایشان هم جاسوسی می کردند و اطلاعات نظامی را به عراقی‌ها می‌رساندند.^۱

«اهالی قصر شیرین از طریق بستگان خود، که در روستاهای مرزی زندگی می‌کردند، با جوانان رشیدشان که مستقیماً در درگیری‌ها شرکت داشتند، ارتباط می‌گرفتند و ساعت به ساعت از خبرهای حملات و مقاومت‌ها مطلع می‌شدند. خیلی از روزها که درگیری‌ها زیاد می‌شد، جوانان و مردان شجاع و متعصب شهر، مقابل فرمانداری یا مقر

۱. سایت خبری - تحلیلی کرمانشاه نیوز www.kermanshahnews.com

سپاه و ادارهٔ مرزبانی جمع می‌شدند و خواستار یاری رساندن و کمک به افراد مستقر در پایگاه‌های مرزی می‌شدند. گاهی فرماندهان سپاه، داوطلبان را سازمان‌دهی می‌کردند و آموزش می‌دادند. مسلح‌شان می‌کردند و به خط مقدم می‌فرستادند، اما در خیلی از موارد هم به‌خاطر کمبود اسلحه و مهمات، یا نبودن امکان سازمان‌دهی، نمی‌توانستند کاری انجام دهند. آن روزها هم پتانسیل و ارادهٔ مبارزه و جان‌فشانی برابر دشمن وجود داشت و هم مسئولین و فرماندهان از جان و دل تمایل داشتند که آن نیروی بالقوهٔ عظیم را به فعل درآورند، ولی به نظر می‌رسید دست و بالشان بسته است و حق هم داشتند. چون آن‌قدر تزریق امکانات و سلاح به منطقه ناچیز و قطره‌چکانی صورت می‌گرفت که حتی برای نیروهای از قبل سازمان‌دهی شده هم کفایت نمی‌کرد، چه برسد به نیروهای جدید.^۱

بعد از ظهر پانزدهم مرداد، دوباره قصر شیرین را با آتش توپخانه زدند. باز هم هنگ ژاندارمری و مقر سپاه هدف اول‌شان بود. خط انتقال برق و محلهٔ تازه‌آباد و واحدهای

۱. رمان الکترونیکی قصر ویران

مسکونی اطراف سپاه را هم زدند. باز هم برق شهر قطع شد. چهار غیرنظامی هم شهید شدند. عراق همین روز آب آشامیدنی روستای مله‌دیزگه را مسموم کرد. ۱۶ نفر از روستایی‌ها مسموم شدند و در بیمارستان مهدی رضایی قصر شیرین بستری شدند.^۱

«همهٔ عوامل دست‌به‌دست هم داده بودند که اوضاع از کنترل خارج شود. عوامل خیانت‌کار محلی با هم‌دستی افسران اطلاعاتی بعثی، جاده‌های مواصلاتی را مین‌گذاری می‌کردند و با ایجاد درگیری و بمب‌گذاری، فرماندهان و اشخاص لایق و تأثیرگذار را، که نقش کلیدی در مقاومت و مبارزه داشتند، شهید می‌کردند. حتی به کرات از پسر عمه‌ام (عبدالرضا) و پسر عمویم (منصور) شنیده بودم که افراد مشکوکی را با لباس محلی و بیسیم به دست در نقاط حساس شهر دیده‌اند که مشغول جمع‌آوری اطلاعات یا دادن گرا به توپخانهٔ عراق بودند.

یکی از روزهای گرم اواسط مردادماه، همان عوامل نفوذی و خودفروش، آب روستای مله‌دیزگه را مسموم کردند و حدود

۱. سایت خبری - تحلیلی کرمانشاه نیوز www.kermanshahnews.com

۱۶ نفر را راهی بیمارستان کردند. یکی از زنان همسایه، که پرستار بیمارستان مهدی رضایی بود، از کودکانی می‌گفت که بر اثر خوردن آب سمی مجبور به شست‌وشوی معده‌شان شده بودند و در عجب بود که یک انسان چگونه می‌تواند چنین وحشیانه با هم‌نوع خود رفتار کند. در هر صورت جنگ نیز اصول خودش را دارد و خوراندن آب زهرآلود به یک کودک معصوم در قاموس هیچ مبارز شرافتمندی مجاز نیست...»^۱

در مسجد جامع، کلاس‌های آموزش نظامی تشکیل می‌شد و خیلی از خانم‌ها نیز در این کلاس‌ها شرکت کردند. کلاس‌ها شامل آموزش سلاح‌های انفرادی و کمک‌های اولیه بود. گرچه هیچ‌وقت سلاح به اندازه کافی در اختیار قصر شیرینی‌ها قرار نگرفت که بتوانند آن‌گونه که باید از شهرشان دفاع کنند، اما مردم قصر شیرین از کلاس‌ها استقبال کردند و با شوق شرکت می‌کردند.

«دو مرکز، خانه امید مردم قصر شیرین بودند: یکی مقر سپاه در شمال شهر و دیگری پاسگاه ژاندارمری در

۱. رمان الکترونیکی قصر ویران

جنوب شرقی. ستوان آذربان مسؤول نیروهای ارتش در قصر شیرین بود. حاضر بود جانش را فدای مردم کند. فعال بود و هر کاری می کرد، شاید چند نفر را نجات دهد.^۱

با تمام این فشارها، مردم در ۲۱ مرداد، نماز عید فطر را برگزار کردند. بعد از نماز، شعار دادند و از مسؤولین خواستند برای آنها نیروهای کمکی بفرستند.

بعد از این چند روز آرامش نسبی، ۳۱ مرداد، عراق به شدت به منطقه شمالی قصر شیرین، به خصوص تیله کوه و باوایی و تنگه هوان حمله کرد. تمام پاسگاه های مرزی را با آتش سنگین توپخانه زد. آن قدر آتش سنگین بود که خیلی از مسؤولین پیشنهاد دادند مردم تا عمق پنج کیلومتری، منطقه را ترک کنند؛ اما اکثر فرماندهان نظامی مخالف این کار بودند. این کار نوعی تسلیم بود.^۲

«کاملاً معلوم بود که لشکر عراقی ها روز به روز بیشتر می شود. این حقیقت را، از بیشتر شدن حجم گلوله باران ها و حملات بی امان و مکرر شان، خوب می شد فهمید. تا چندی

۱. بَمو، صص ۲۹، ۳۰ و ۷۵

۲. سایت خبری - تحلیلی کرمانشاه نیوز www.kermanshahnews.com

پیش فقط از نیروهای نظامی مستقر در مرزها می‌شنیدیم، که دو لشکر عراقی آن‌سوی مرز آماده‌باش‌اند، اما حالا حتی مردم عادی هم اگر روی ارتفاعات شهر، مثل تپه‌موسی و تپه‌عیسی و بان‌قلعه می‌رفتند، با چشم غیرمسلح هم می‌توانستند ادوات و نفرات صدامی‌ها را ببینند... مردم می‌گفتند حداقل ۴ لشکر نظامی آن‌جاست. البته این حرف‌ها بر اساس حدس و گمان نبود. قصر شیرینی‌ها درست است که مردمان عادی و افراد غیرنظامی بودند، اما چون در شهری زندگی می‌کردند که حالا دیگر هیچ فرقی با خط مقدم جبهه نداشت، خیلی سریع به اطلاعات نظامی دسترسی پیدا می‌کردند.^۱

اول شهریور ۱۳۵۹، ستاد عملیات مشترک غرب کشور برای استان‌های کرمانشاه، کردستان و ایلام اطلاعیه صادر کرد و از شهرداران خواست در صورت حمله هوایی عراق، برق شهرها را قطع و مردم را به خونسردی دعوت کنند.^۲ مدت‌ها می‌شد که قرار بود نیروهای کمکی بفرستند، اما

۱. رمان الکترونیکی قصر ویران

۲. سایت خبری - تحلیلی کرمانشاه نیوز www.kermanshahnews.com

خبری نبود. تنها نیرویی که از خارج استان به صورت نسبتاً سازمان‌یافته به مرز قصر شیرین اعزام شده بود، حدود شصت الی هفتاد نفر از برادران سپاه همدان بودند که جملگی در پاسگاه تیله‌کوه ذهاب مستقر شدند و مسئولیت آن نقطه از مرز را بر عهده داشتند.

هفتم شهریور، بار دیگر توپخانه ارتش عراق قصر شیرین را گلوله‌باران کرد. در این حمله، پیش از ۳۰ نفر از مردم بی‌دفاع شهر شهید و مجروح شدند. این عمل در دهم همان ماه، از ساعت شش صبح تکرار شد، که این بار نیز ۴۷ تن دیگر مظلومانه به شهادت رسیدند یا مجروح شدند.^۱ همزمان به مناطق دربندجوق و آق‌داغ و قوره‌تو هم حمله کردند و به بخش‌هایی از ارتفاعات آق‌داغ مسلط شدند، اما مجبور شدند از بقیه منطقه عقب‌نشینی کنند. با تسلط بر این ارتفاعات، از همان جا خانه‌های سازمانی معروف به ۴۰ دستگاه قصر شیرین را زیر آتش گرفتند. ظهر نشده، مجبور شدند از همین ارتفاعات هم عقب‌نشینی کنند؛ نیروهای مدافع و مرزداران به شدت مقاومت و پایداری می‌کردند.

۱. قصر شیرین، گروه نویسندگان، تهران، بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع

«مردم قصر شیرین در مزارع و باغ‌ها، جالیزها، داخل کاریزها، باغ‌های انجیر و لیموشیرین کار می‌کردند. خطر در کمین‌شان بود. گاهی سروکله هواپیماهای جنگنده پیدا می‌شد. گاهی توپخانه می‌کوبیدشان. دیوار خانه‌های گلی فرو می‌ریخت و مردم دربه‌در می‌شدند. زنی می‌گشت تا تکه‌تکه تن بچه‌اش را جمع کند و به خاک بسپارد. از یک طرف، هجوم دشمن خارجی و از طرف دیگر دروغ‌پردازی و شایعه‌سازی گروهک‌های ضدانقلاب... همه این‌ها را مردم می‌بایست تحمل می‌کردند.»^۱

دوشنبه، دهم شهریور، علی صیادشیرازی فرمانده وقت عملیات غرب کشور، از قصر شیرین و مراکز نظامی سپاه بازدید کرد. همان روز، مردم بعد از مراسم تشییع پیکر شهیدان‌شان، شعار دادند و به نحوه پخش ناقص رادیو و تلویزیون از جنگ و درگیری در این شهر اعتراض کردند. نیروهای نظامی و سپاه هم با مردم هم‌صدا بودند.

صبح سه‌شنبه، یازدهم شهریور، همزمان با درگیری‌های ارتفاعات آق‌داغ، عراقی‌ها نیم‌ساعت جاده قصر شیرین -

خسروی، که کنار بیمارستان نوساز^۱ نصرآباد بود، با سلاح‌های سبک تیرباران کردند. می‌خواستند جاده را مسدود کنند، اما نیروهای ارتش مقاومت کردند و مجبور شدند عقب بنشینند. مردم شهرهای سرپل ذهاب، اسلام‌آباد غرب، کرمانشاه و همدان چند کامیون نان و یخ و چند تانکر آب آشامیدنی برای مردم قصر شیرین فرستادند که نیروهای سپاه آن‌ها را بین مردم شهر تقسیم کردند.

پنج‌شنبه، سیزدهم شهریور، این آتش به اوج خود رسید. به طوری که بیشتر از صد نفر از مردم زخمی و پنج نفر شهید شدند. ده‌ها واحد مسکونی خراب شد و منابع آبی و خط انتقال برق آسیب دید و تا جمعه مردم نه آب داشتند و

۱. عملیات ساختمانی این بیمارستان (بیمارستان سوسن) پیش از انقلاب اسلامی آغاز و سال ۱۳۵۹ کامل شده بود. جنگ که شروع شد، دست عراقی‌ها افتاد. بیمارستان هم مانند شهر، ۲۱ ماه در اشغال بود. دشمن پیش از عقب‌نشینی خود، در پای ستون‌های بیمارستان، مواد منفجره تی.ان.تی کار گذاشت و آن را تخریب کرد. مساحت این ساختمان حدود چهار هزار مترمربع است که طبقه اول آن کاملاً تخریب شده و دو طبقه دیگر، که بخش‌های زیادی از آن ویران شده، باقی است. بنیاد حفظ آثار ارزش‌های دفاع مقدس استان کرمانشاه با همکاری مهندسین مشاور سعی کردند این مکان را حفظ و مقاوم‌سازی کنند تا به‌عنوان بخشی از تاریخ دفاع مقدس برای بازدیدکنندگان و نسل امروز و آینده به تصویر بکشند.

نه برق. شهر به حالت تعطیل و یک منطقه جنگ‌زده در آمد. مردم بسیج شده بودند تا به مجروحین کمک کنند. مردم زخمی‌ها را به بیمارستان مهدی رضایی، که تنها امید آن‌ها بود، می‌بردند که آب و برق بیمارستان هم قطع شد. عراق خوب می‌دانست کجاها را بزند. هم جاسوس‌هایش اطلاعات می‌بردند و هم دیده‌بان‌های مستقر شده بر ارتفاعاتش، گرای دقیق می‌دادند. منبع آب، خیابان قرنطینه، کارخانه یخ، تازه‌آباد، پمپ‌بنزین سابق، گاراژ حاتم، محمودآباد، نصرآباد، اطراف بیمارستان و باغ بیمارستان، اطراف سپاه پاسداران و گاراژ طلوعی و هنگ ژاندارمری را زدند.^۱

«اتاق‌ها و راهروهای بیمارستان پر بود از مجروح‌های بدحال که اوضاع‌شان وخیم بود. خیلی از آن آدم‌ها را از قبل می‌شناختم. بسیاری از مردان، زنان و کودکانی که تا همین چند روز پیش، توی محله‌های شهر، صحیح و سالم دیده بودم‌شان، الان داشتند آخرین ساعات زندگی‌شان را می‌گذراندند. یکی پاهایش ترکش خورده بود و عفونت

۱. سایت خبری - تحلیلی کرمانشاه نیوز www.kermanshahnews.com

جاری در آن، لحظه به لحظه از رگ‌هایش بیرون می‌زد. یکی پانسمان سرِ باندپیچی شده‌اش به قدری از خون خیس شده بود که داشت از سرش جدا می‌شود. آن دیگری از درد به خود می‌پیچید و درحالی که نای فریاد زدن نداشت، کلماتی جویده و نامفهوم می‌گفت.

در گوشه‌ای از راهرو، چهار کودک قد و نیم‌قد را دیدم، سه پسر و یک دختر. آن‌ها را مانند مرده‌ها دراز به دراز و بدون زیرانداز روی موزاییک‌های آلوده خوابانده بودند و انبوهی از مگس‌های سمج روی زخم‌های سر و پا و سینه‌هایشان می‌لولیدند. یکی از پزشک‌های بیمارستان، که معاون بیمارستان هم بود، می‌گفت: «شده‌ایم شیر بی‌یال و دُم. دیگر حتی یک دانه آمپول یا یک شیشه شربت مسکن هم نداریم که لااقل هم‌نوعان‌مان را در آخرین ساعات زندگی‌شان، از درد و رنج رها کنیم. مجبوریم به زجرکش شدن‌هایشان نگاه کنیم و ذره‌ذره آب شویم.»

مردی را دیدم که به شدت از باندپیچی سرش خون می‌رفت. به همسرش که کنارش بود، گفتم: «چرا دکتر را صدا نمی‌کنی؟ الان از خونریزی تلف می‌شود.»

زن، بی‌رمق پیراهن همسرش را بالا زد و گفت: «کاش فقط زخم سرش بود...»

کنار شکم او با ترکشی بزرگ و سیاه، به اندازه‌ی ته یک لیوان، شکافته شده بود و قسمت اعظم ترکش داخل بدنش فرو رفته بود و فقط لبه‌ی دندانه‌دار و تیز ترکش بیرون بود و از کنار آن خون غلیظی داشت بیرون می‌ریخت. همسرش گفت: «خونی در رگ‌هایش نمانده. این خون سیاه از کبدش است. تمام راه را تا این‌جا کولش کردم.»

سریع دکتر را صدا کردم و گفتم اگر به او خون زنید، می‌میرد. دکتر که انگار همه چیز را درباره‌ی این مجروح، بهتر از من می‌دانست، سری به علامت تأسف تکان داد و گفت: «تزریق خون به این مجروح بی‌فایده است. فقط حق آن‌هایی که امیدی به زنده ماندن‌شان وجود دارد، ضایع می‌شود. اگر ترکش را بیرون بیاورم، در چند ثانیه خون بدنش تخلیه می‌شود... خارج کردن آن با عمل جراحی هم اتاق عمل و جراح متخصص و خبره نیاز دارد که آن هم فقط در بیمارستان‌های تهران ممکن است.»^۱

۱. رمان الکترونیکی قصر ویران

پانزدهم شهریور، باز هم به پاسگاه خان لیلی یا زین القوس حمله کردند. عراق در آن روز کل پاسگاه‌های مرزی را بمباران کرد. همزمان نیروهای تیپ زرهی‌اش را نیز به نبرد زمینی فرستاد. نیروهای دشمن چیزی حدود ۱۲ برابر نیروهای مستقر در پاسگاه‌ها بودند. منطقه زین القوس را گرفتند. نیروهای سپاه و ارتش و ژاندارمری با پشتیبانی هوانیروز، فقط توانستند در تاریخ هجدهم شهریور، پاسگاه تنگاب کهنه را آزاد کنند.^۱ شهر را هم گلوله‌باران کردند و تأسیسات آب و برق خسارت زیادی دید. همچنین توانستند مواضع خود را در منطقه اشغالی زین القوس مستحکم کنند. «چند نفر از مردان شهر که اتومبیل داشتند، بلندگو به سقف ماشین‌شان بسته بودند و در شهر می‌گشتند و گروه‌های خونی مورد نیاز بیمارستان را اعلام می‌کردند. مردم هم با عجله برای اهدای خون به بیمارستان می‌رفتند.»^۲

دولت عراق نوزدهم شهریورماه ۱۳۵۹ بیانیه رسمی داد که منطقه‌ای به عرض بیست و پنج کیلومتر و عمق پنج

۱. اطلس راهنما ۷؛ کرمانشاه در جنگ، حسن دری، تهران، مرکز مطالعات و

تحقیقات جنگ سپاه پاسداران، چاپ دوم، ۱۳۷۸، ص ۴۶

۲. رمان الکترونیکی قصر ویران

کیلومتر در منطقه زین القوس را اشغال کرده است.^۱ از فردای آن روز، رزمندگان ارتش تلاش کردند متجاوزان عراقی را از پاسگاه‌های اشغال‌شده حلاله، نی خزر و انجیره عقب برانند و تا حدودی هم موفق شدند؛ اما در مناطق دیگر، چند پاسگاه به اشغال عراقی‌ها در آمد. سرانجام دو منطقه مورد ادعای رژیم بعث عراق، یعنی مناطق زین القوس و میمک، به طور کامل به دست عراق افتاد.^۲ آن‌ها توانسته بودند در دو منطقه گرده‌نو و تنگ ترشابه در شمال قصر شیرین و خان لیلی در جنوب آن پیشروی کنند و این نشان می‌داد که می‌خواهند قصر شیرین را محاصره کنند.

دشمن حالا دیگر روی بلندترین کوه‌های آق‌داغ مسلط بود و به تمام شهر دید داشت. دیده‌بان‌شان حتی با چشم غیرمسلح هم، هر جایی را که می‌خواست، می‌توانست بزند. بارها آب و برق قطع شده و شهر تا مرز بحران رفته بود. کم‌کم بعضی از مردها، زن و بچه‌شان را از شهر خارج کردند و خودشان برای رسیدگی به کسب و کار و امرارمعاش،

۱. قصر شیرین، ص ۲۰

۲. قصر شیرین، صص ۲۲ - ۲۰

صبح‌ها به قصر شیرین می‌آمدند و شب نزد خانواده‌شان برمی‌گشتند. اما برخی از قصر شیرینی‌ها به رفتن از شهر، فکر هم نمی‌کردند. از طرفی هم حلقهٔ محاصره به حدی تنگ شده بود که اگر کسی قصد خارج شدن از قصر شیرین را داشت، بسیار مشکل می‌توانست از راه‌های اصلی برود. عراقی‌ها بدون هیچ ملاحظه‌ای می‌زدند. مردم از میان بی‌راهه‌ها و کوه و دشت، خودشان را به سرپل‌ذهاب و گیلان‌غرب می‌رساندند. امن‌ترین راه، راهی بود که از کوهپایهٔ بازی‌دراز به سرآب‌گرم و سرپل‌ذهاب می‌رسید. خیلی از پیرمردها و پیرزن‌ها و کودکان، در این مسیر پرمخاطره و طاقت‌فرسا، جان خون را از دست دادند.

عراق در بیست‌وپنج شهریور ۱۳۵۹ تصمیم نهایی خود را برای تهاجم سراسری به خاک جمهوری اسلامی ایران گرفت. صدام در یک سخنرانی رسمی، قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر را که خود امضاکنندهٔ اصلی آن بود، ملغی اعلام کرد.^۱

«ارتفاع آق‌داغ دست عراقی‌ها بود. از این نقطه، نه تنها قصر شیرین، بلکه تا دشت‌ذهاب هم در دید دشمن قرار

۱. قصر شیرین، صص ۲۰ و ۲۲

داشت. عراقی‌ها می‌توانستند هر خانه و پایگاه خاصی را هدف بگیرند. گاهی مرتب می‌کوبیدند. گاهی صبر می‌کردند و حرکات ما را نگاه می‌کردند. اگر مردم به آسانی شهر را تخلیه می‌کردند، آن‌ها جشن می‌گرفتند. آن‌ها می‌توانستند حتی فرد خاصی را هم هدف بگیرند. گریه و شیون همه جا به گوش می‌رسید، ولی کسی خانه‌اش را ترک نمی‌کرد. روزهای سختی بود؛ آخرین روزهای شهریور. ما با پانصد نفر نیروی نظامی، در این منطقه بحران خیز ایستاده بودیم.^۱

نه آذوقه و خوراکی مانده بود، نه شهر آب و برق داشت. مهمات و سلاح هم بسیار کم بود. شهر و روستاهای اطراف قصر شیرین مدام بمباران و گلوله‌باران می‌شد. این تعداد نیرو، نمی‌توانستند در برابر این ارتش تا دندان مسلح مقاومت کنند. سرانجام مردم شهر مجبور شدند زنان، کودکان و سالخورده‌گان را به مناطق امن در کرمانشاه و اسلام‌آبادغرب و... بفرستند. به غیر از جوانان و مدافعان، خیلی از مردم، شهر را ترک کردند.

جوان‌هایی که مانده بودند، در پی چاره برای جلوگیری

از ورود عراقی‌ها به خاک وطن‌شان بودند. تانک‌های عراقی تا لب مرز جلو آمده و منتظر فرمان حمله بودند.

«در فاصلهٔ روزهای بیست و پنج شهریور تا اوایل مهر، در سه خانه نگهبانی دادم. این سه خانه در غرب، جنوب غربی و شرق شهر بود. یک شب که در یکی از خانه‌ها نگهبانی می‌دادم، ناگهان راکتی خورد به زمین کنار خانه و منفجر شد. تمام شیشه‌های اطراف، خرد شد و عده‌ای زخمی شدند. یک موتور هم بود که با آن به لب مرز می‌رفتیم و آن جا هم نگهبانی می‌دادیم؛ البته کاری از دست‌مان بر نمی‌آمد. از قصر تا لب مرز چهار تا پنج کیلومتر بیشتر فاصله نیست. تانک‌های عراقی ردیف شده بودند.»^۱

حسین الله کرم می‌گوید:

«روز سی‌ام شهریور، مردم در قسمتی از شهر جمع شده بودند. ارتفاع آق‌داغ دیدگاه اصلی دشمن بود. می‌دانستیم که دیده‌بان‌ها می‌بینند، ولی به نظرمان آن جا امن‌تر می‌آمد. هواپیماها هجوم آوردند. پیش از آن که مردم پناه بگیرند، گلوله‌ها سرازیر شدند. سر و دست بود که با خاک به هوا

۱. فرار از موصل، صص ۲۹-۳۰

می‌رفت. گوشت و پوست و استخوان به دیوارها می‌چسبید. اگر دوست تو، برادر تو و خواهرت آن‌جا بود، نمی‌توانستی به آسانی جسدش را تشخیص بدهی. این مهم‌ترین فاجعهٔ قصر شیرین بود تا آن زمان.^۱

۳۱ شهریور ۱۳۵۹، آتشبار عراقی‌ها شهر را ویران کرد. مقاومت مدافعان ایرانی در پاسگاه‌های مرزی، در ورود عراقی‌ها وقفه ایجاد کرد. با فرمان صدام حسین، ارتش تا بن دندان مسلح عراق از زمین و هوا، رسماً به خاک کشورمان حمله کرد.

در این تاریخ که برابر بود با ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰ میلادی، رأس ساعت ۱۲ به وقت بغداد، مرکز فرماندهی جنگ در عراق دستور پرواز ۱۹۲ بمب افکن و جنگنده را برای حملهٔ هوایی به فرودگاه‌های ایران صادر کرد. بخش خبر ساعت ۱۴ شبکهٔ سراسری صدای جمهوری اسلامی اعلام کرد: «ارتش متجاوز بعث به خاک میهن اسلامی تجاوز کرده، هواپیماهای رژیم صدام، تهران و چند شهر کشور را مورد تهاجم قرار داده‌اند.»^۲

۱. بَمو، ص ۳۱

۲. مهتاب حَیْن، ص ۷۵

این روز اولین روز رسمی جنگ بین عراق و ایران بود. عراق از هشت جهت به منطقهٔ قصر شیرین حمله کرد و شب تا صبح شهر را کوبید.^۱

۱. باویسی - تيله کوه - سرپل ذهاب
۲. باباهادی - قصر شیرین و سرپل ذهاب
۳. پاسگاه هدایت - قصر شیرین
۴. پاسگاه پرویز - قصر شیرین
۵. خانقین - خسروی - قصر شیرین
۶. خان لیلی - چم امام حسن^۲ - گیلان غرب
۷. نفت خانه - نفت شهر
۸. مندلی - سومار^۳

۱. بَمو، ص ۳۲

۲. چم امام حسن و زیارتگاه امام حسن (ع)، مقر تیپ مسلم بن عقیل (ع) سپاه و بعضی یگان‌های ارتش بود. گاهی هم رزمندگان در این محل مستقیماً با عراقی‌ها درگیر بودند. رزمندگان و مردم منطقه برای زیارت نیز به این امامزاده می‌آمدند و می‌آیند.

۳. اطلس راهنما ۷؛ کرمانشاه در جنگ، ص ۵۰

۴ فصل چهارم

صبح اول مهر ۱۳۵۹ بود؛ روز بازگشایی مدارس. دانش‌آموزان به جای کتاب و قلم، اسلحه و نارنجک برداشته بودند. مردم نمی‌دانستند چه باید بکنند. از طرفی خانه و زندگی‌شان آن‌جا بود و نمی‌دانستند کجا باید بروند؛ آن‌هم بدون هیچ‌گونه آمادگی. از طرف دیگر، هر روز بر تعداد شهدا و مجروحین افزوده می‌شد. فرید حسینی، یازده‌ساله می‌گوید:

«من در قصر شیرین به دنیا آمدم. ما در شهر، بدبختی‌های جنگ را تحمل می‌کردیم. هر روز، شهر ما مورد هدف موشک قرار می‌گرفت. یک شب، موشکی به خانهٔ همسایه‌مان اصابت

کرد و موج آن، خانه ما را گرفت. من در آشپزخانه بودم. سماور هم روشن بود که ناگهان چپ شد و آب داغ روی من ریخت. تمام اعضای بدنم سوخت. مرا سریع به باختران بردند. آن جا دکترها گفتند باید برویم تهران. پدرم مرا به تهران برد. آن جا دوباره به من خون دادند و از گوشت پای مادرم به پوست دست راستم که خیلی سوخته بود، پیوند زدند.^۱

با وخیم تر شدن اوضاع، عده‌ای دیگر ناچار به ترک شهر شدند؛ البته کسی نمی‌توانست با خود چیزی ببرد. خانواده‌ها با دست خالی شهر را ترک می‌کردند. خانه و اموال‌شان را به خدا می‌سپردند و به امید تمام شدن غائله و برگشتن به شهر و دیار خود، می‌رفتند.

در آغاز جنگ تحمیلی، لشکرهای ۲، ۴، ۷، ۸ پیاده و ۶ و ۱۲ زرهی ارتش عراق در صحنه عملیات غرب (استان‌های ایلام، کرمانشاه، کردستان و آذربایجان غربی) وارد نبرد شدند. لشکر ۶ زرهی عراق که در آغاز جنگ در منطقه ایلام و قصر شیرین وارد عمل شد، شامل تیپ‌های ۱۶ و ۳۰ زرهی و ۲۵ مکانیزه بود.

۱. خاطرات جنگ، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

از سحرگاه روز اول مهر، تلاش اصلی نیروهای عراقی در منطقه قصر شیرین به کار گرفته شد؛ ضمن این که بعد از اشغال منطقه خان لیلی، جاده قصر شیرین - نفت شهر در کنترل عراقی ها بود. پایگاه های باویسی و تيله کوه که از سنگر های مقاومت نیرو های ایرانی بود، در ساعات اولیه اول مهر ماه سقوط کرد. نیرو های دشمن با انهدام این پایگاه ها، در محور باویسی - تيله کوه - بیشگان به سمت جنوب تغییر جهت دادند و به سمت دشت ذهاب رفتند.^۱

همچنین یک ستون دیگر دشمن، از شمال پاسگاه برار عزیز و باباهادی وارد قلمرو ایران شدند و به سرعت خود را به جاده قصر شیرین - سرپل ذهاب رساندند. زمانی که ارتش عراق به خاک مان حمله کرد، ۱۲ پاسدار در پایگاه باباهادی بودند که جلوی گردان کماندویی لشکر ۸ عراق ایستادند. ۲۴ ساعت شجاعانه ایستادگی کردند و نگذاشتند دشمن جلو بیایند، اما زمانی که جاده سرپل ذهاب - قصر شیرین محاصره شد، مجبور شدند پایگاه را رها و عقب نشینی کنند. با تصرف این جاده، ارتباط سرپل ذهاب با قصر شیرین

۱. قصر شیرین، ص ۲۷

قطع شد. یک ستون دیگر دشمن، در محور عمومی خسروی - قصر شیرین پیشروی کرد. در ساعات پایانی روز اول مهر، نیروهای بعضی که از محور پاسگاه هدایت پیشروی کرده بودند، به قصر شیرین نزدیک شدند و در حومه شهر، درگیری‌ها شروع شد. در این نبرد، به عراقی‌ها تلفاتی وارد شد و چند نفرشان نیز اسیر شدند. پنج نفر از نیروهای سپاه شهید شدند؛ به این ترتیب، نبرد روز اول مهر در حالی پایان گرفت که نفت‌شهر در محاصره بود و اطراف قصر شیرین در دست دشمن.^۱

مردم قصر شیرین، به‌خاطر محدودیت مواد غذایی، در خوردن و آشامیدن صرفه‌جویی می‌کردند. آب و برق قطع بود. بعضی از مردم، دبه به دست به الوند می‌رفتند و آب می‌آوردند. می‌جوشاندند و بعد سرد کردن، به بچه‌هایشان می‌دادند تا از تشنگی تلف نشوند. جوان‌ها، شیشه مغازه‌های خواروبارفروشی را می‌شکستند و خوراکی‌های انبارشان را بین مردم تقسیم می‌کردند و بقیه را در خانه‌هایی امن، که معتمدان شهر از آن خبردار بودند، ذخیره می‌کردند. یکی

از نانوایی‌ها، در آن بحبوحه نان پخت می‌کرد و چند نفر از جوان‌ها، نان‌ها را بین مردمی که در شهر مانده بودند، تقسیم می‌کردند. هیچ‌کس نمی‌دانست قرار است چه پیش آید. چقدر قرار است در محاصره باشند و تا کی این وضعیت ادامه دارد...

تعدادی اسلحه نیز به شهر رسید و بین نیروهای آموزش‌دیده تقسیم شد. به خیلی‌ها اسلحه نرسید. در جای‌جای شهر سنگ‌ر زده بودند. زن‌ها و بچه‌ها در زیرزمین‌ها پناه گرفته بودند و مرده‌هایشان در سنگرهای مرزی و داخل شهر، آماده‌باش بودند. بعضی از خانم‌هایی که آموزش دیده بودند، دور هم جمع می‌شدند و بطری‌های شربت آبلیمو و نوشابه و بنزین ماشین‌ها را جمع می‌کردند و با کمی پارچه و صابون رنده‌شده، کوکتل مولوتوف درست می‌کردند تا اگر جنگ به خانه‌ها کشید، بتوانند کاری کنند.^۱

حجم آتش عراق بیشتر و بیشتر می‌شد. زیور یوسفی، دختر ۱۶ ساله قصر شیرینی می‌گوید:

«تقریباً آخر شهریور بود که راه افتادیم. یک‌دست

۱. رمان الکترونیکی قصر ویران

رختخواب برای خوابیدن برداشته بودیم، تا این‌که به سرپل‌ذهاب رسیدیم. آن‌جا نتوانستیم بمانیم و برگشتیم به شهر خودمان. بعد از دو روز به منزل دایی‌ام، در دهات بالای شهر رفتیم. بعد از سه چهار روز، مهاجمان عراقی به دهات ما حمله کردند. به مردم گفتند کسانی که اسلحه و یا جوان دارند، جمع شوند و به کمک ما بیایند تا علیه حکومت جمهوری اسلامی حمله کنیم. قبول نکردیم. هر کس که ترسو بود، اسلحه خود را تحویل آن‌ها می‌داد. هر کس که ماشین داشت، آن‌ها می‌گرفتند و می‌بردند. حتی می‌خواستند دایی من را هم به گروگان ببرند.^۱

شمال شهر و نزدیکی باغ فلاح، حدود پنجاه شصت نفر از نیروهای بسیجی جمع شدند. روبه‌رویشان پاسگاه پرویزخان بود که ساعتی پیش عراقی‌ها اشغال کرده بودند. همه جای شهر صدای الله‌اکبر می‌آمد. تانک‌های عراقی از روی حصار باغ و درخت و تپه گذشتند و همه جا را کوبیدند. بمباران هوایی هم زیاد شد؛ صبح و بعدازظهر. اما

۱. خاطرات جنگ ۱، جُنگ سوم، مجموعه نوشته‌های کودکان و نوجوانان، تهران،

آن‌ها توانستند برای مدت کوتاهی عراقی‌ها را عقب برانند. «روز اول مهر، برادر مالکیان (فرمانده سپاه قصر شیرین) خبر داد که عراقی‌ها پاسگاه پرویزخان را گرفته‌اند، پمپ‌بنزین را آتش زده و پشت باغ فلاح‌ت موضع گرفته‌اند برای حمله به مقر سپاه که به باغ فلاح‌ت خیلی نزدیک بود. متوجه شدیم که قصر شیرین از دو جناح، یعنی مرز خسروی در جنوب غربی و پاسگاه پرویزخان یعنی شمال، مورد تعرض قرار گرفته است. در واقع، محاصره شده بودیم؛ منتها نه کامل. باغ فلاح‌ت در شمال غرب شهر واقع بود. ما نیروهای بسیج عشایری را جمع کردیم و رفتیم سراغ برادران سپاهی که از گردان ۲ سپاه تهران محسوب می‌شدند. از آن‌ها چند قبضه آرپی‌جی و موشک گرفتیم و مهمات دیگر را برداشتیم و به سمت باغ راه افتادیم.

دیوار کوتاهی، باغ را محصور کرده بود؛ از جنس گل و سنگ. ارتفاعش تا سینه ما می‌رسید. پشت حصار مستقر شدیم. قرار شد که با اولین شلیک، الله‌اکبرگویان به عراقی‌ها هجوم ببریم. آن‌ها را به خوبی می‌دیدیم. ساعت حدود ده صبح بود. من داشتم وضعیت باغ و نوع آرایش دشمن را

می‌سنجیدم که کسی تیراندازی کرد و بچه‌ها بلند شدند و تکبیرگویان از حصار گذشتند. بچه‌ها خیال کرده بودند که من شلیک کرده‌ام.

درگیری شروع شد، از نزدیک؛ گاهی خیلی نزدیک. این اولین بار بود که من افتادن انبوه عراقی‌ها را می‌دیدم. تعدادی تانک، آرایش گرفته بودند و می‌کوبیدند و از روی حصار و درخت و تپه می‌گذشتند و پیش می‌آمدند. هواپیماها بمباران کرده بودند، توپخانه هم گلوله‌باران و حالا تانک‌ها نمایان شده بودند و نفرات پیاده. آن‌ها مسیری طولانی را طی کرده و وارد شهر شده بودند. درگیری ساعتی طول کشید. ۲۴ نفر اسیر ما شدند و ۸ تانک به غنیمت گرفتیم. عده‌ای هم کشته شده بودند.

حرکت ما در باغ فلاح، سبب عقب‌نشینی تانک‌ها و نفرات عراقی شد. ما توانستیم پاسگاه پرویزخان را پس بگیریم. این کار، روحیهٔ بچه‌ها را تغییر داد. می‌بایست در جریان عمل نشان می‌دادیم که می‌توانیم کاری صورت بدهیم.^۱

صدیقه میخبر دربارهٔ وضعیت مردم شهر چنین می‌گوید: «دوم مهر خبر دادند که از طرف بیمارستان اعلام کرده‌اند کسانی که آموزش کمک‌های اولیه دیده‌اند، به کمک بیایند. سریع با خواهرانم رفتیم. وضعیت از آن‌چه که شنیده بودیم، بسیار بدتر بود. اولین چیزی که در بدو ورود دیدیم، چهار جوان بودند، با چوب‌هایی بلند روی شانه‌هایشان. به دو طرف چوب‌ها، سطل‌هایی بسته شده بود و بنده‌های خدا، با وجود آن‌که خستگی از سر و رویشان می‌بارید، پشت سر هم و بدون توقف می‌رفتند و از رودخانهٔ الوند، که کمی پایین‌تر از بیمارستان بود، آب می‌آوردند. دو نفر هم، که یکی‌شان پیرمرد و آن دیگری میانسال بود، با تی و جارو، سعی می‌کردند آثار خون و عفونت را از کف زمین و دیوار پاک کنند.

از بیشتر دکترها و پرستارها خبری نبود. بعضی‌شان شهید شده بودند و بعضی هم مثل خیلی از مردم، رفتن را بر ماندن ترجیح داده بودند. البته چند نفری هم در کمال شجاعت داشتند وظیفه‌شان را انجام می‌دادند. ولی عملاً می‌شد گفت که مجروح‌ها به امان خدا رها شده بودند. چون

هیچ داروی مهم و مؤثری برای درمان آن‌ها در بیمارستان نبود. بعضی از خیرین شهر، به مردم گفته بودند که هر چه سرنگ، آمپول، الکل، دارو، باند و ملزومات دیگر را در خانه دارند، جمع کنند و بیاورند. مقداری پارچه و لباس هم برای بستن زخم‌ها در قسمتی از ساختمان بیمارستان، روی هم انباشته شده بودند. چند نفری هم مسؤول دفن شهدا بودند. تنها پزشک بیمارستان، در حد توانش و با ابتدایی‌ترین وسایل، گلوله‌ها و ترکش‌هایی را که زیاد در گوشت و استخوان فرو نرفته بودند، خارج می‌کرد. به شوخی می‌گفت: «من پزشک اطفال هستم، ولی به برکت جنگ دارم تخصص جراحی هم می‌گیرم.»

رفتم که از اتاق انتهایی راهرو کمی الکل بیاورم که نگاهی هم به اتاق‌های دو سوی راهرو، که محل استراحت مجروح‌ها بود، انداختم. قبلاً یکی از پرستارها به من گفته بود که آن‌ها اتاق‌های مرگ هستند...

چهار مجروح که حال‌شان بسیار وخیم بود، کنار هم دراز کشیده بودند. صورت‌هایشان رنگ باخته بود و صدای ناله‌های ضعیف و بی‌رمق‌شان را به زور می‌شد شنید.

یکی‌شان فکر کنم شهید شده بود، چون هیچ حرکتی در صورتش دیده نمی‌شد. جوی‌های خون از زیر پیکر هر کدام از مجروح‌ها راه افتاده و دَلَمه بسته بود. پشت سر من، دو نظافتچی با سطل آب و پارچه‌ای نخی سر رسیدند و مشغول پاک کردن لکه‌های خون شدند... اتاق‌های دیگر هم وضعیتی مشابه داشتند.

از داخل انبار، چند شیشه الکل و چند بسته باند برداشتم و برگشتم. از یکی از پرستارها شنیدم که دیروز، یکی از پاسدارهای شهر، با وانتی سعی کرده تعدادی از مجروح‌های بدحال را به کرمانشاه برساند، ولی در راه، نزدیکی‌های شاپور (دروازه خروجی شهر)، گلوله تویی به وانت خورده و همگی درجا شهید شدند.^۱

روز دوم مهر، پاسگاه «بیشگان» در شمال شرقی قصر شیرین سقوط کرد و پاسگاه‌های «گمرکنو»، «ولدکشته» و «تنگابنو» در محاصره و خطر سقوط قرار گرفتند. تلاش دشمن، بیشتر برای اشغال سرپل‌ذهاب صرف شد؛ زیرا سومار سقوط کرده بود و نفت‌شهر هم در حال سقوط بود.

۱. رمان الکترونیکی قصر ویران

اگر نیروهای عراقی موفق می‌شدند سرپل ذهاب را تصاحب کنند، سقوط قصر شیرین هم خودبه‌خود عملی می‌شد. در ساعات پایانی روز دوم مهر، خطر سقوط قصر شیرین احساس شد. محمدرضا عبدی می‌گوید:

«شب دوم مهر، در خانه‌هایی که نگهبانی می‌دادیم. رادیو لندن را گرفتم. گوینده خبر گفت که قصر شیرین به محاصره کامل نیروهای عراقی در آمده است. همگی زدیم زیر خنده و باورمان نشد؛ چون در شهر، نه از تیراندازی خبری بود و نه از درگیری مستقیم. در حالی که این خبر واقعیت داشت. نیروهای عراقی از چند کیلومتر بالاتر، نزدیک سرپل ذهاب، قصر شیرین را کاملاً محاصره کرده بودند و گروهی نیز جاده قصر شیرین به گیلان غرب را بسته بودند.»^۱

حسین الله کرم از فرماندهان نیروهای مقاومت در این منطقه می‌گوید:

«سربازان عراقی، پاسگاه‌های قلعه سفید و برار عزیز را تصرف کرده و خودشان را به سمت جاده قصر به سرپل ذهاب رسانده بودند. با این حساب، ما در دایره‌ای بزرگ به محاصره

۱. فرار از موصل، ص ۳۰

افتاده بودیم؛ منتها هنوز این دایره بسته نشده بود. جاده قصر شیرین - سرپل ذهاب بسته شده و درگیری در قصر شیرین به اوج خود رسیده بود؛ یعنی عراقی‌ها در ده کیلومتری پشت سر ما بودند. این جا هم که آن‌ها را روبه‌روی خود داشتیم. ما در دل دشمن می‌جنگیدیم.»^۱

دوم مهرماه، نیروهای حسین الله کرم، گردان مالک‌اشتر از لشکر ۸۱ زرهی ارتش (به فرماندهی ادبیان) و واحدهایی از تیپ یک لشکر ۷۷ مشهد تصمیم گرفتند جاده قصر شیرین - سرپل ذهاب را پاکسازی کنند، اما نتوانستند به موقع به هم ملحق شوند و مجبور به عقب‌نشینی شدند. حسین الله کرم می‌گوید:

«مجروحین را برداشتیم و راه افتادیم. وضع عده‌ای از زخمی‌ها وخیم بود. می‌بایست آن‌ها را به جایی می‌رساندیم. برگشتیم به موضعی که سرشب از آن جا حرکت کرده بودیم. در عملیات ناکام شدیم! در این سوی، من و ادبیان، و در آن سوی هم گردانی از لشکر ۷۷ مشهد، کاری از پیش نبردیم. اگر حلقه محاصره شکسته می‌شد و الحاق صورت می‌گرفت،

آن وقت به کمک هم قصر شیرین را نجات می دادیم.»^۱
 «ده‌ها دستگاه تانک، لوله‌های خود را به طرف شهر گرفته بودند. این نوع از گلوله‌باران تازگی داشت، چون تا قبل از آن ساعت، هنوز تانک‌ها نتوانسته بودند آن قدر جلو بیایند که دید مستقیم و بی واسطه روی شهر داشته باشند و هر جا که دل‌شان خواست، همان لحظه که می‌بینند، با فشار یک دکمه بکوبند و نتیجه کارشان را هم بلافاصله ببینند. این نوع جدیدی از ویرانگری بود!

چون سرعت گلوله‌های تانک بسیار زیاد و به سرعت صوت، خیلی نزدیک بود، تا شلیک انجام می‌شد و صدایش به گوش مردم می‌رسید، خودِ گلوله هم می‌رسید و منفجر می‌شد. یعنی تقریباً شلیک و اصابت و انفجار، همزمان رخ می‌داد و مجالی برای پناه گرفتن نبود. مردم قصر شیرین در این چند ماه، عادت داشتند که بعد از شنیدن صدای قبضه آتشبار دشمن، منتظر صدای سوت گلوله شلیک شده در آسمان باشند و آن‌گاه تصمیم بگیرند که روی زمین دراز بکشند یا جایی پناه ببرند. چون ماه‌های متوالی صدای

این شلیک‌ها را شنیده بودند، حتی از صدا متوجه می‌شدند توپ است یا خمپاره و چقدر زمان برای پناه گرفتن دارند. اما الان با گلوله مستقیمِ تانک طرف بودند که حتی اگر منفجر نمی‌شد، ضربه‌اش چنان ویرانگر بود که چیزی باقی نمی‌گذاشت... نخل‌های بی‌سرِ قصر شیرین، نتیجه شلیک همین گلوله‌های مستقیمِ تانک است.

از پشت‌بام خانه که نگاه می‌کردی، دور قصر شیرین را دود فرا گرفته بود. باغ‌ها، کشتزارها و مراتع اطراف، بر اثر اصابت گلوله‌ها آتش گرفته بودند.^۱

عراقی‌ها در شمال قصر شیرین بودند. پمپ‌بنزین شهر، آتش گرفت. آسمان اطراف آن، پر شده بود از دود و آتش. دروازه جنوبی شهر هم در حال سقوط بود. عراقی‌ها پاسگاه مهم خسروی و گمرک بزرگ آن را اشغال کرده بودند. آنان به نزدیکی شهر رسیدند و به سمت جاده قصر شیرین - گیلان‌غرب پیش رفتند.

حلقه محاصره شهر تکمیل شد. دیگر راهی برای کمک به مردم قصری شیرین نبود. شهر بدون پشتیبانی ماند. عراقی‌ها تمام پاسگاه‌های مرزی منطقه را اشغال کرده بودند.

۱. رمان الکترونیکی قصر ویران

روز سوم مهر، هر چند توپخانه ارتش خوب کار کرد، اما تعداد نیروهای ایرانی کافی نبود. عراقی‌ها به محل توپخانه نزدیک شدند. آتش آن مدتی کوتاه قطع شد تا قبضه‌های توپ را جابه‌جا کنند. در این زمان، عراقی‌ها از هر طرف به داخل شهر سرازیر شدند. زمانی که وارد شهر شدند، خیلی از قصرشیرینی‌ها گمان کردند که بالاخره لشکر خراسان رسیدند تا نجات‌شان دهند. خیلی از مردم بهت‌زده بودند و خیلی‌ها با صلوات و شادی به استقبال آن‌ها رفتند. ولی کمی که نزدیک‌تر شدند، متوجه شدند عراقی‌اند.

از رادیو بغداد مارش پیروزی می‌زدند و چند بار پیام صدام را پخش کردند که تأکید می‌کرد: صدام قصد صدمه زدن به ملت ایران را ندارد. بلکه در اندیشه نجات و آزاد کردن آن‌هاست!

حسین همدانی درباره آن روز می‌گوید:

«عراقی‌ها پس از اشغال قصرشیرین، ابتدا در شهر حکومت نظامی اعلام کردند و برای ایجاد رعب و وحشت در میان مردم، آن عده از مسئولین اداری شهر را که ضدانقلاب به دشمن لو داده بود، آوردند و جلوی چشم اهالی به دار

کشیدند. از جمله این مسؤولین، حجت‌الاسلام شریعت^۱، قاضی شرع دادگاه انقلاب اسلامی قصر شیرین بود. بعد هم رفتند برای دستگیری بچه‌های انقلابی شهر که جلوتر، عناصر ضدانقلاب آن‌ها را شناسایی کرده بودند.^۲

غروب آن روز، خیابان‌ها و میدان‌های کوچک و بزرگ یکی‌یکی اشغال شد. عراقی‌ها از ساختمان فرمانداری و شهرداری و از ساختمان رادیو و از همه جا پرچم ایران را پایین کشیدند و پرچم عراق را بالا بردند. حالا در همه

۱. حسن نوروزی، معروف به حسن شریعت‌الاسلام، در قصر شیرین به «شریعت» معروف بود. عراقی‌ها او را، مثل اکثر جوان‌های قصر شیرین، اسیر و بعد از ده سال اسارت، آزاد کردند. روزهای اول اشغال قصر شیرین، عده‌ای از خبرچین‌ها نام او را، به عنوان حاکم شرع قصر شیرین، به عراقی‌ها داده بودند، اما او توانست هویت خود را پنهان کند و زنده بماند. خود را حسن جهانگیری معرفی کرد و گفت که معلم است. عراقی‌ها دکتر فرهاد ملک را که شبیه او بود، به جای او به لوله‌تانک بسته و در ملأعام اعدام و اعلام کرده بودند که شریعت‌الاسلام را کشته‌اند. حتی در قم برای او ختم هم گرفتند. او اخیراً نماینده رباط کریم در مجلس شورای اسلامی بوده است. برای اطلاعات بیشتر بنگرید به: یک مرد با چند نام (مصاحبه با حجت‌الاسلام حسن نوروزی)، نوشته حسین بردبار، روزنامه خراسان، ویژه‌نامه حماسه آفرینان سرزمین خورشید، شماره ۱۷۹۳۹، پنج‌شنبه ۱۳۹۰/۶/۳۱

۲. تکلیف است برادر؛ انقلاب، کردستان و جبهه جنوب به روایت فرمانده بسیجی حسین همدانی، به اهتمام حسین بهزاد، تهران، نشر غنچه، فرهنگسرای پایداری، ۱۳۸۴

جای شهر عکس صدام را می‌دید؛ حتی در مساجد و تنها کلیسای شهر و همچنین بیمارستان سوسن.^۱

«روز سوم مهر از راه رسید. باز هم شایع شد که لشکر اصفهان آمده و در رادیو و تلویزیون قصر شیرین مستقر شده. من هم با چند نفر از بچه‌ها تصمیم گرفتیم برویم به آن‌ها ملحق شویم. در قصر، هیچ‌گونه سازمان‌دهی وجود نداشت و ما نمی‌دانستیم بایستی طبق کدام برنامه‌ریزی، هماهنگ شویم. رفتیم به میدان افشار. آن‌جا یک آمبولانس بود که راننده‌اش را می‌شناختیم. به او گفتیم قصدمان چیست. فهمیدیم که او و چند نفر دیگر هم به همان سمت می‌روند. حرکت کردیم به سمت ساختمان رادیو و تلویزیون.

در راه، صحنه‌های دل‌خراشی دیدیم؛ یکی از تانک‌های خودمان منهدم شده بود و سرنشینانش از تانک بیرون آمده بودند و در حال فرار، سوخته بودند. جنازه‌شان اطراف تانک افتاده بود و کاری هم از دست ما بر نمی‌آمد. فکر می‌کردیم عراقی‌ها از راه دور تانک را زده‌اند.

به نزدیکی ساختمان رادیو و تلویزیون رسیدیم. راننده

۱. قصه قصر شیرین، اصغر کاظمی، تهران، سوره مهر و نشر شاهد، ۱۳۸۱، ص ۱۳

آمبولانس با دیدن عراقی‌ها فکر کرد نیروهای لشکر اصفهان هستند. صلوات فرستاد. با خوشحالی گفت دیگر می‌توانیم به نیروهای خودمان ملحق شویم. اما هر چه نزدیک‌تر می‌شدیم، بیشتر به شک افتادیم. لباس‌ها و تانک‌هایشان طور دیگری بود. وقتی فهمیدیم عراقی هستند که دیگر خیلی دیر شده بود.»^۱

به این ترتیب، محمدرضا عبدی و دوستانش اسیر شدند. بسیاری از مردم دیگر هم، داخل محوطهٔ صداوسیما اسیر بودند.

آن‌ها را تا بعدازظهر در محوطهٔ صداوسیما نگه داشتند. در این فاصله، تعدادی دیگر از مردم از همه جا بی‌خبر هم اسیر شدند. افسران عراقی دائم از مردان اسیر سؤال می‌کردند «تهران کجاست؟!» آن‌ها فکر می‌کردند تهران در همان نزدیکی‌هاست.^۲

حدود ساعت شش بعدازظهر روز سوم مهرماه، واحدهای زرهی و مکانیزهٔ دشمن نیز از طرف شمال‌غربی و از راه

۱. فرار از موصل، ص ۳۲

۲. قصر شیرین، ص ۳۳

پاسگاه‌های قلعه سفید و هدایت^۱ وارد شهر شدند. مخابرات هنگ ژاندارمری قصر شیرین، آخرین پیام از قصر شیرین را به این شرح مخابره کرد:

«این آخرین پیام است. جاده‌های ورودی و خروجی قصر شیرین در کنترل کامل دشمن است. فقط حدود ۲۰۰ نفر ژاندارم با جنگ‌افزار سبک از شهر دفاع می‌کنند. پنجاه نفر از پاسداران در کوه‌های اطراف پراکنده شده‌اند. ایستگاه رادیوی قصر شیرین به دست دشمن افتاده و برنامه عربی پخش می‌کند.»^۲

روح‌انگیز برآورده، در مورد آن روز بعد از ظهر می‌گوید:
«دیگر کسی خانه خودش را پیدا نمی‌کرد؛ از بس که دود و گرد و غبار شهر را فرا گرفته بود. من و خانواده‌ام به اسلام‌آباد غرب رفتیم. هر لحظه خبرهای گوناگونی از رادیو و تلویزیون درباره شهرم می‌شنیدم. هرگز انتظار چنین روزی را نداشتم که از شهر عزیزم دور شوم.»^۳

۱. عراقی‌ها از چهار محور خسروی، نفت‌شهر، دشت‌ذهاب و قوره‌توی هدایت، با صدها تانک به قصر شیرین حمله کردند.

۲. قصر شیرین، ص ۳۵

۳. خاطرات جنگ، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

گروه ۶۰ نفری پاسداران همدان که از تیرماه برای مقابله با ضدانقلاب و ناامنی‌های مرزی، با دستور محمد بروجردی به پاسگاه‌های مرزی رفته بودند، حالا باید در جنگی تمام‌عیار شرکت می‌کردند. چند روز مانده به آغاز جنگ، فرمانده سپاه همدان، چند نفر را فرستاد قصر شیرین تا آموزش توپخانه ببینند. شروع آموزش، با شروع جنگ همزمان شد. تقی بهمنی و گروهش از پای توپخانه، به جنگ چریکی با دشمن رفتند، اما چاره‌ای جز عقب‌نشینی نبود. تصمیم گرفتند از مسیر ارتفاعات صعب‌العبور بازی‌دراز عقب بیایند. تعدادی از اهالی اصرار کردند بچه‌ها، دخترها و زن‌های جوان را با خودشان عقب ببرند. سخت بود، اما نپذیرفتن اصرار مردم سخت‌تر.

زن‌ها و بچه‌ها را همراهشان کردند. وقتی به سرپل ذهاب رسیدند، تن‌هایشان خسته و مجروح راه بود و دل‌هایشان زخمی چند زن و بچه‌ای که توی راه از خستگی و گرسنگی به دره‌های بازی‌دراز پرت شده بودند.^۱

۱. الوند تا قراویز، گلعلی بابایی، حسین بهزاد، تهران، پژوهشگاه علوم و معارف دفاع مقدس، ۱۳۸۸، ص ۵۹۴

اما خیلی از مردم که نتوانسته بودند شهر را ترک کنند، در خانه‌هایشان پنهان شدند. ارتش عراق یکی‌یکی خیابان‌ها را می‌گرفت و پرچم عراق را بر سر در خانه‌ها نصب می‌کرد. کامل که مستقر شد، مردم را در مسجد مهدیه شهر جمع کرد.^۱

قصر شیرین سقوط کرد، ولی هنوز مقاومت‌های پراکنده‌ای داخل شهر وجود داشت. ارتش متجاوز عراق، با پخش اعلامیه‌هایی، تلاش می‌کرد حمایت مردم را به سوی حکومت عراق جلب کند و باقی‌مانده مدافعان را دستگیر نماید. فرمانده لشکر ۸۱ زرهی، وضعیت کلی منطقه نبرد کرمانشاه را چنین گزارش داد:

«گردان‌های ۲۲۲ که در منطقه قصر شیرین دفاع می‌کردند، به کلی متلاشی شده‌اند. فقط تعداد معدودی تانک از آن‌ها باقی مانده است. قصر شیرین در کنترل کامل دشمن است.»^۲

روایت یک نیروی بعثی از اشغال قصر شیرین چنین است:

۱. سایت سازمان حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس ارتش جمهوری اسلامی

ایران <http://sahadem.aja.ir>

۲. قصر شیرین، صص ۳۶-۳۷

«ارتش پیروز عراق، تانک‌های خود را در خیابان‌های قصر شیرین به حرکت درآورده است. اکنون تنها بیش از هزار ایرانی در آن ساکن هستند که مانند اشباح در کوچه‌های آن حرکت می‌کنند. خسارات و تلفات اندکی به ما وارد شد که بیشتر از ۱۰۰ نفر نمی‌شود، اما بی‌شک تلفات ایرانی‌ها بیشتر است. منازل مسکونی در شهر خیلی خسارت ندیده‌اند. بر سردر بعضی از خانه‌ها، پرچم سفید آویزان کرده‌اند. اما مقر فرماندهی نظامی، آتش‌نشانی و برخی از ساختمان‌های اداری دیگر خسارت دیده، محتویات دفاتر آن خارج شده و به رگبار گلوله بسته شده است. شیشه‌های برخی از پنجره‌های بیمارستان شهر، که خالی از بیمار بوده، شکسته و ایستگاه فرستندهٔ رادیویی منهدم شده است. ایرانی‌ها ۴۰ دستگاه تانک از دست داده‌اند و بیشتر کادر آن‌ها به اسارت نیروهای ما در آمده‌اند.»^۱

تعدادی از جوانان قصر شیرینی که نتوانسته بودند از شهر خارج شوند، بی‌کار ننشستند. آن‌ها، شبانه و با وسایل سبک مانند چاقو، چماق و... به عراقی‌ها شبیخون می‌زدند.

۱. خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا) www.isna.ir

«حدود شش یا هفت هزار نفر از مردم در محاصرهٔ عراقی‌ها بودند. شماری از افسران فراری سلطنت‌طلب و ضدانقلابیون خودفروخته را به شهر قصر شیرین آوردند. مردم را به اجبار در میدان شهر جمع کردند، بعد هم آن عناصر بی‌وطن و خائن سخنرانی کردند و به مردم وعده دادند که جمهوری اسلامی تا چند هفته دیگر سرنگون می‌شود. می‌گفتند بهتر است شما مردم با ارتش عراق همکاری و مخالفان را معرفی کنید.

از روز سوم به بعد، در هر شبانه‌روز، چند نفری از اهالی قصر شیرین از راه کنارهٔ رودخانهٔ الوند و از زیر ارتفاعات بازی‌دراز که هنوز به تصرف دشمن در نیامده بود، خودشان را به سرپل‌ذهاب می‌رساندند. در راه، به خاطر عبور از حاشیهٔ پرتگاه‌ها و خستگی و تشنگی، خیلی رنج می‌کشیدند. همین افراد، ما را از موقعیت و خیم مردم قصر شیرین مطلع می‌کردند.^۱

«در یکی از همین تجمعات، فرمانده سپاه دوم، سرتیپ ستاد نزار خالد نقشبندی، خطاب به مردم شهر گفته بود:

۱. مهتاب حَیْن، ص ۱۰۰

سعی نکنید مرتکب حماقت شوید. نیروهای رژیم ایران متحمل شکست غیرقابل جبرانی شده‌اند و امید نداشته باشید که روزی آن‌ها بتوانند به این جابر گردند، پس ماجراجویی نکنید و عناصر ماجراجوی طرفدار رژیم خمینی را به ما معرفی کنید. با رعایت مقرراتی که توسط رده‌های مسؤول سپاه دوم ارتش عراق اعلام می‌شود، جان خودتان و بستگان‌تان را حفظ کنید. در هر صورت تا پایان جنگ، حاکم این شهر ارتش عراق است، لذا با مامکاری کنید.^۱

با آن همه فشار، کسی با آن‌ها همکاری نکرد. مردم قصر شیرین اسیر شدند، اما دلیل نه. در اکثر محلات درگیری بود. از بالای آبشار و محدوده ضلع جنوبی تپه موسی و کارخانه یخ تا اطراف پل نصرآباد، بیشترین حجم درگیری وجود داشت. کل شهر دست دشمن بود. آن‌ها چند ساختمان را در نقاط مختلف شهر، به عنوان مقر فرماندهی خود، اشغال کرده و جاگیر شده بودند. یکی از مقرهایشان مسجد مهدیه بود، دیگری خانه بزرگی در اول کوچه قرنطینه، کمی پایین‌تر از میدان شاه سابق و مقر سوم‌شان، یکی از ساختمان‌های محله تازه‌آباد بود.

۱. مهتاب حَیْن، ص ۱۰۱

عراقی‌ها با زن و بچه‌ها و پیرمردها و پیرزن‌ها کاری نداشتند، اما هر جوانی را که می‌دیدند، اسیر می‌کردند و به عراق منتقل می‌کردند. یا در مسجد مهدیه و ساختمان ادارهٔ مرزبانی زندانی می‌کردند، تا حلقهٔ مقاومت را بشکنند. در میان اُسرا، پرستاران، کارگران روزمرد و حتی معلمان و روستایی‌ها هم بودند. چند نفر را هم در حین درگیری اسیر کرده بودند. آن‌ها را محاکمهٔ صحرایی کردند و همان‌جا توی خیابان به تیر بستند.

بعثی‌ها خانه به خانه می‌گشتند. بعضی از نفوذی‌ها هم همراه‌شان بودند. اگر جوانی در خانه بود، او را به‌عنوان «عسگرِ خمینی» به بند می‌کشیدند و می‌بردند و خانه را غارت می‌کردند. خیلی از خانه‌ها را بعد از غارت، تخریب می‌کردند. به کمک همین نفوذی‌ها، لیستی هم از سپاهی‌ها و حزب‌اللهی‌های شهر تهیه کرده بودند تا دستگیرشان کنند. سهیلا کریم‌پور، دختر ۱۵سالهٔ قصرشیرینی، از زبان مادر بزرگش که در قصرشیرین مانده بود، تعریف می‌کند:

«دشمن از ترس از سنگرهای خود خارج نمی‌شد؛ چون رزمندگان اسلام هر شب مخفیانه، چند شبیخون

به آن‌ها می‌زدند. هر بار عده زیادی از آن‌ها را به درک
 واصل می‌کردند. ما در این مدت، شب و روز از دست این
 جنایتکاران خواب نداشتیم. یک روز به ما خبر دادند که
 چون شب‌ها صدای تیراندازی می‌آید، حتماً شماها هستید
 که این سروصدا را برپا می‌کنید. همه ما را آن طرف رودخانه،
 که یک روستای کوچک به نام نصرآباد بود، بردند و رها
 کردند. نیروهای اسلام ما را با ماشین به سرپل‌ذهاب بردند.
 خیلی گرسنه و خسته بودیم. شب را آن‌جا بودیم و صبح ما
 را منتقل کردند اسلام‌آباد.^۱

«پشت تپه‌ای مشرف به شهر ایستادم تا وضعیت را
 بررسی کنم. رفتم به سمت ارتفاعات منبع آب. شهر کاملاً
 دیده می‌شد. تانک‌ها دور تا دور شهر مستقر بودند و مانور
 می‌دادند. تعدادی هم در خیابان اصلی ایستاده بودند. صدای
 داد و فریاد عراقی‌ها به گوش می‌رسید. فقط آن‌ها نبودند که
 فریاد می‌زدند، مردم شهر هم شیون می‌کردند: زن، بچه، پیر
 و جوان. و مردی بر سر دار بود.

عراقی‌ها مردم را می‌ترساندند. هوایی شلیک می‌کردند.

۱. خاطرات جنگ ۱، ص ۳۳

حتی لولهٔ تانک‌ها را پایین می‌آوردند و رو به مردم نشان می‌گرفتند. مردها را رو به دیوار نگه داشته بودند. پیرها را از جوان‌ها سوا می‌کردند. زن‌ها و بچه‌ها را هم در گوشه‌ای دیگر نگه می‌داشتند. آن‌چه دیده می‌شد، هول و هراس و ناامیدی بود. تنها دست خدا می‌توانست مردم را نجات دهد. مردی که بر سر دار بود، می‌گفتند روحانی و قاضی شهر است. کسی نمی‌توانست بجنبد. من دست‌های کوچک بچه‌ها را می‌دیدم که به علامت تسلیم بلند شده بود. مردها را رو به دیوار می‌دیدم؛ همچنین صورت زخمی پیرمردها را. عراقی‌ها با قنداق تفنگ، به سر و صورت مردم می‌کوبیدند و مدام رو به آسمان شلیک می‌کردند.^۱

نرجس حیدری می‌گوید:

«آن‌ها تمام شهر را به تصرف خود در آوردند و عدهٔ زیادی را اسیر کردند. از خانوادهٔ ما، یکی از برادرانم را که ۱۸ سال داشت و خیلی شجاع و باایمان بود، به اسارت بردند. خانه‌ها و مغازه‌ها را غارت کردند. ما را هم بعد از هشت روز اسارت، از شهرمان بیرون کردند. با ماشین‌های خودشان، تا

انتهای حدود اشغالی خود بردند و بعد در آن جا پیاده‌مان کردند. فرسنگ‌ها راه را با مشقت زیاد، همراه بچه‌های معصوم که گریه می‌کردند، در زیر توپ و موشک، راه پیمودیم تا این‌که به سرپل ذهاب رسیدیم...»^۱

گروه‌گروه زن و بچه و پیرمرد و پیرزن به سرپل ذهاب می‌رسیدند؛ گریان و نالان، دل‌شکسته و خسته، گرسنه و تشنه. بعد هم مسئولین استان آن‌ها را از سرپل ذهاب به اردوگاه آوارگان جنگی بردند. هیچ جای شهر از عراقی‌ها در امان نمانده بود، حتی کلیسای قصر شیرین هم شد فروشگاه و بوفه افسران عراقی و جایی برای استراحت و خوش‌گذرانی‌شان.^۲

هر شب که در محله‌ای به سربازان عراقی شلیک می‌شد، صبحش واحد مهندسی سپاه دوم ارتش بعث می‌آمد و با بلدوزرها محله را صاف می‌کرد. عراقی‌ها تعدادی زن و نوجوان را مجبور کرده بودند برایشان کارهای خدماتی، آشپزی و نظافت انجام دهند.

۱. قصر شیرین، صص ۴۲ - ۴۱

۲. قصه قصر شیرین، ص ۱۵

اوایل زمستان سال ۱۳۵۹، مردم شورش کردند و فرماندهان سپاه دوم عراق برای حل مشکل، زنان، دختران، کودکان و سالخورده‌گان شهر را جدا کردند و از روی جادهٔ مواصلاتی قصر شیرین - سرپل ذهاب به سمت سرپل ذهاب رها کردند و مردها را هم، به عنوان اسیر جنگی، به عراق بردند^۱ و شهر را به منطقه‌ای نظامی تبدیل کردند.

۱. بعدها در جریان تبادل اسرا، این‌ها را به ایران برگرداندند. علاوه بر این عده، حدود سی هزار نفر از اهالی روستاهای حومهٔ قصر شیرین، سومار و نفت شهر را هم که به زور به داخل خاک عراق برده بودند، در اردوگاه جمعی نگهداری می کردند. آن‌ها صرفاً به عنوان غیرنظامیان مناطق اشغالی جمع آوری و در اردوگاه نگهداری می شدند. سه چهار سال بعد از ختم جنگ، رژیم صدام این‌ها را به تدریج رها کرد تا به ایران برگردند.

۵ فصل پنجم

خیلی زود عراقی‌ها سمت بازی‌دراز رفتند. آن‌ها درخت‌ها را بریدند، چشمه‌ها را خشکاندند و سنگر ساختند. همه جای بازی‌دراز سنگر ساختند. مثل مار به دور کوه حلقه زدند. از قله تا دامنه کوه پر از سرباز عراقی شد؛ این فرمان صدام حسین بود.

نیروهای سپاه و بسیج حمله‌هایشان را شروع کردند. حمله‌هایی کوچک، اما به تعداد زیاد. عراقی‌ها کلافه شده بودند. نیروهای خودی از راه‌های باریک و پرپیچ‌وخم بازی‌دراز

می‌گذشتند و به زیر پای عراقی‌ها می‌رسیدند. بالای سنگ عراقی‌ها می‌رفتند، ضربه‌ای می‌زدند و برمی‌گشتند.

ارتش عراق با وجود به‌کارگیری بیشترین یگان در استان کرمانشاه، به مهم‌ترین هدف خود یعنی تصرف منطقه پاتاق و ارتفاعات آن نرسید. همچنین در تصرف شهرهای گیلان غرب و سرپل ذهاب ناکام ماند و تنها توانست شهرهای همجوار مرز، مثل قصرشیرین، نفت‌شهر و سومار را اشغال کند. به عبارت دیگر، ارتش عراق در استان کرمانشاه نیز مثل مناطق دیگر کشورمان، در تحقق هدف‌هایش ناکام شد و در وضعیتی نامناسب، خطوط پدافندی ناموزونی به این ارتش تحمیل شد. در این مدت، ارتفاعات دستک، کوره‌موش، قراویز، بازی‌دراز، چرمیان، چغالوند و داربلوط دست عراقی‌ها بود. نیروهای خودی بعد از متوقف کردن دشمن، با سازماندهی و تقسیم جبهه و اجرای عملیات‌های ایذایی، سعی کردند با آنان مقابله کنند و آرامش را از او بگیرند.^۱

عملیات «بازی‌دراز ۱» اول تا نهم اردیبهشت ۱۳۶۰ برای

۱. اطلس راهنما ۷؛ کرمانشاه در جنگ، ص ۸۴

عقب راندن ارتش عراق در بازی دراز اجرا شد. ایرانی‌ها یک هفته تمام جنگیدند و عراقی‌ها را قدم‌به‌قدم عقب‌راندند. عراقی‌ها تلفات زیادی دادند. تعداد اسرای عراقی به ۷۰۰ نفر رسید، ۱۵۰۰ نفرشان هم کشته و زخمی شدند.

بنی‌صدر که فرار کرد، محمدعلی رجایی، که نخست‌وزیرش بود، رئیس‌جمهور شد. هشتم شهریور در دفتر ریاست‌جمهوری بمب گذاشتند و رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر شهید شدند. شهادت آن‌ها، الهام‌بخش رزمندگان اسلام شد و با قدرت تمام، یازدهم تا شانزدهم شهریور عملیات «بازی دراز ۲»، که نام دیگرش «رجایی و باهنر» بود، انجام دادند. در این عملیات، بخشی از ارتفاعات کوره‌موش و چند قلعه قراویز آزاد شد. اگر بازی دراز آزاد می‌شد، آن وقت ایرانی‌ها به دروازه شمالی قصر شیرین می‌رسیدند. اما این اتفاق نیفتاد.

آیت‌الله خامنه‌ای، رئیس‌جمهور وقت، وارد جبهه‌های غرب شدند. ایشان عضو شورای عالی دفاع نیز بودند. وقتی وارد گیلان غرب شدند، شور و شغف رزمندگان تماشایی بود. بچه‌ها دور ایشان حلقه زده بودند و به احوال‌پرسی‌های ایشان جواب می‌دادند. از اوضاع جبهه جويا می‌شد، سفارش

می‌کرد، وعده می‌داد و دعا می‌کرد. پس از حضور آیت‌الله خامنه‌ای، رزمندگان طرح عملیات «مطلع الفجر» را ریختند.^۱ این بار می‌خواستند از پهلوی به قصر شیرین حمله کنند.^۲ اهداف این عملیات:

۱. ایجاد زمینه مناسب برای آزادسازی قصر شیرین،
۲. اشراف بر نفت‌شهر ایران و نفت‌خانه عراق و شهر بان‌میل عراق،
۳. پشتیبانی از عملیات‌های بزرگ جبهه جنوب، از جمله آزادسازی بستان بود.^۳
- عملیات مطلع الفجر، ۲۰ آذر تا ۱۷ دی ادامه داشت، اما چندان موفق نبود. غلامعلی پیچک، فرمانده سپاه غرب، در این عملیات شهید شد.^۴
- در سال ۱۳۶۱، خرمشهر که آزاد شد، صدام صلح‌طلب شد. گفت عقب‌نشینی می‌کنیم.^۵ آن روزها صدام درمانده

۱. بَمو، ص ۵۴

۲. قصه قصر شیرین، ص ۲۲

۳. بَمو، ص ۵۴

۴. قصه قصر شیرین، ص ۲۳

۵. اطلس نبردهای ماندگار؛ عملیات نیروهای زمینی در هشت سال دفاع مقدس،

و ناتوان بود. نیمی از ارتش عراق در خوزستان نابود شده بود. سردار قادسیه با آزادسازی خرمشهر شکست خورد! او برای نجات خود و بغداد، دستور داد تا عراقی‌ها قصر شیرین را ترک کنند. از مناطق غیر حساس عقب‌نشینی کردند، اما هیچ‌کدام از ارتفاعات مرزی ایران را رها نکردند. قصر شیرین و مناطق اشغالی اطراف سرپل ذهاب و گیلان غرب هم در عقب‌نشینی‌ها آزاد شد.

علی شادمانی می‌گوید:

«وقتی تبلیغات عراقی‌ها برای عقب‌نشینی شروع شد، ما در سرپل ذهاب بودیم. یک شب به طرف ارتفاعات قراویز رفتیم. از آن حدی که همیشه برای شناسایی می‌رفتیم، جلوتر رفتیم. نزدیک پایگاه‌های دشمن رسیدیم. همه جا بیش از حد ساکت بود. جلوی سنگرهایشان میدان مین بود و ما جلوتر نرفتیم. فردایش گزارش‌ها نشان می‌داد که عراقی‌ها عقب‌نشینی کرده‌اند. بعضی پیشنهاد می‌دادند دشمن را تعقیب کنیم. بنا شد ببینیم نیروهایشان را کجا

تخلیه می‌کنند. این بار جلو رفتیم و میدان‌های مین را هم باز کردیم. وقتی به سنگرها و استحکامات دشمن رسیدیم، پس از سختی‌های دو ساله، لحظه‌های شیرینی بود. همه جا خالی و آرام بود. قراویز را هم رها کرده بودند. به مقر تیپ عراق رسیدیم. دور قرارگاه چند ردیف میدان مین و سیم‌خاردار بود. معبر باز کردیم. قرارگاه هم خالی بود...»^۱

نزار خالد نقشبندی، فرمانده ارشد نظامی قصر شیرین، عکس‌های صدام را از ساختمان فرمانداری، ساختمان شهرداری، مسجد صدام، بیمارستان صدام، از میدان‌های کوچک و بزرگ و از خیابان‌هایی که همگی نام صدام گرفته بودند، جمع کرد. نیمی از قصر شیرین تا آن زمان غارت شده بود، اما آن روز این غارت کامل شد. عراقی‌ها اسباب و اثاثیه ساختمان‌های دولتی، اجناس مغازه‌ها و دام روستایی‌ها را برداشتند. حتی در و پنجره و تیرهای برق را از جا کردند. همه این‌ها یک‌جا به آن سوی مرز رفت...^۲

به سرتیپ نقشبندی فرمان داده شده بود که حتی یک

۱. قصه جنگ؛ خاطره علی شادمانی، بازنویسی محمدحسن شاهسواری، تهران، بنیاد

حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، ۱۳۸۰، صص ۷۱-۶۹

۲. قصه قصر شیرین، صص ۲۴ و ۲۵

دیوار سالم نباید در شهر باقی بماند. واحد مهندسی سپاه دوم، با نظارت این ژنرال بعثی، تمام ساختمان‌های شهر را با دینامیت و تی.ان.تی منهدم کرد و سرانجام، از قصر شیرین جز تلی از آوار و نامی بر روی نقشه غرب ایران، باقی نماند.^۱ به این ترتیب، ارتش عراق از ۱۳ تا ۲۹ خرداد ۱۳۶۱ با اقدام به حملات هوایی، اجرای آتش توپخانه و ایجاد موانع پدافندی، به مرور یگان‌های خود را عقب کشید؛ اما ارتفاعات مرزی را رها نکرد. در جریان عقب‌نشینی تاکتیکی عراق، قصر شیرین و بیش از ده روستای آن ۱۰۰ درصد تخریب شد. دشمن در پای ستون‌های بیمارستان ۱۴۴ تخت‌خوابی سوسن، در حاشیه غربی جاده قصر شیرین - خسروی و در سه کیلومتری شهر قصر شیرین هم، مواد منفجره تی.ان.تی کار گذاشت و آن را تخریب کرد.^۲

حسین همدانی درباره تخریب شهر می‌گوید:

«از اواخر پاییز ۱۳۶۰، توسط چوپان‌های منطقه و افراد بومی، مدام خبر می‌رسید که واحدهای مهندسی سپاه

۱. مهتاب حَیْن، ص ۱۰۱، پی‌نوشت

۲. قصر شیرین، صص ۴۶ و ۴۷

دوم دشمن، تعدادی از محلات شهر را دارند به صورت سیستماتیک تخریب می‌کنند و بلدوزرهای آن‌ها در هر مرحله، تک‌به‌تک ساختمان‌های محلات شهر را می‌کوبند. پس از عقب‌نشینی مصلحتی نیروهای عراقی از مناطق اشغالی در خرداد ۱۳۶۱، به قصر شیرین رفتیم. شهر در بستر ویران و با تلی از خاک برابر شده بود. تنها ساختمان سالم شهر قصر شیرین، مسجدی بود به نام مهدیه. این ساختمان را هم از آن جهت تخریب نکردند که معروف بود در دوران اشغال شهر، صدام حسین در بازدید از جبهه‌های غرب، به آن‌جا آمده و در آن نماز خوانده است.^۱

عراقی‌ها در جای‌جای مسجد و شهر، تله کار گذاشته بودند تا مانع پیشروی ایرانی‌ها بشوند. در نهایت، با هوشیاری رزمندگان و با کم‌ترین تلفات این تله‌ها خنثی شدند. پس از عقب‌نشینی عراقی، در شهرهای سرپل‌ذهاب و گیلان‌غرب آرامش نسبی برقرار شد؛ اما سومار و قصر شیرین همچنان در تیررس آتش عراق قرار داشتند و نفت‌شهر به‌طور کامل در اشغال باقی ماند.

۱. مهتاب حَیْن، ص ۱۰۲

بعد از این عقب‌نشینی‌ها، ایرانی‌ها «عملیات رمضان» را در تیر ۱۳۶۱ در شرق بصره انجام دادند تا متجاوز را تنبیه کنند و با کسب پیروزی بزرگ در شرق بصره، سقوط احتمالی صدام را جشن بگیرند. در همین ایام، سپاه پاسداران «عملیات ثارالله» را برای آزادسازی ارتفاعات مرزی قصر شیرین در حوالی پاسگاه‌های پرویزخان و قلعه سفید طرح‌ریزی کرد.^۱

این عملیات در ۱۳۶۱/۵/۱۵ اجرا شد. دو گردان پیاده از تیپ‌های المهدی و حمزه سپاه پاسداران با پشتیبانی یک گردان زرهی از تیپ ۲ لشکر ۸۱ ارتش توانستند شش تپهٔ مرزی را از اشغال ارتش عراق خارج کنند، اما بر اثر فشار دشمن، از چهار تپه عقب نشستند و تنها دو تپهٔ آن را تثبیت کردند. با آزادسازی تپه‌ها، بخشی از جادهٔ قصر شیرین - سرپل‌ذهاب از دید دشمن خارج شد و جادهٔ تدارکاتی دشمن از پرویزخان به تنگ بشگان زیر دید و تیر مستقیم نیروهای خودی قرار گرفت.

اما این نوع عملیات‌ها در روند کلی جنگ تأثیری نداشت.

۱. ارتفاع سخت؛ روایت قصر شیرین، سرپل‌ذهاب و گیلان‌غرب، جعفر شیرعلی‌نیا و محمدجواد اکبرپور، تهران، فاتحان، ۱۳۹۱، ص ۱۲۴

از آن پس، جبههٔ قصر شیرین و سرپل ذهاب جبهه‌ای دفاعی بود و نبرد نزدیک در آن جریان نداشت و آتش خمپاره و بمباران هوایی، جنگِ منطقه بود. فرماندهان تصمیم‌گیر ایران، جنگیدن در جبههٔ غرب را پرفایده نمی‌دانستند. جبههٔ غرب در آن سال‌ها جبهه‌ای برای عملیات فرعی بود. هر گاه بنا بود در جبههٔ جنوب عملیاتی بزرگ اجرا شود، یا گره جنگ پیچیده و فضای تبلیغاتی علیه ایران سنگین می‌شد، ایرانی‌ها در غرب عملیات می‌کردند تا عراق را غافل‌گیر کنند یا تبلیغات‌شان را بی‌اثر کنند.

در پی دستور امام مبنی بر راکد نماندن جبهه‌ها^۱ قبل از عملیات والفجر ۸، در سال ۱۳۶۴، عملیات محدود در جبههٔ غرب طراحی و اجرا شد که چهار تای آن‌ها در محدودهٔ قصر شیرین و سرپل ذهاب و گیلان غرب بود:

- عملیات «ظفر ۳» در منطقهٔ باباهادی در ۱۳۶۴/۳/۲۸

- عملیات «نصر ۳» در منطقهٔ تنگاب در ۱۳۶۴/۶/۲

- عملیات «شمال قصر شیرین» در ۱۳۶۴/۶/۳۰

- عملیات «خسروی» در ۱۳۶۴/۷/۱۶

زمستان سال ۱۳۶۵ شدیدترین نبرد در عملیات کربلای ۵ در گرفت. نبردی شدید که تا روزهای پایانی سال ۱۳۶۵ ادامه پیدا کرد. برای کم کردن از فشار عملیات، بنا شد نیروهای ایران در جبهه غرب عملیات‌هایی انجام دهند. طراحی عملیات برای اجرا در جبهه قصر شیرین، بهار ۱۳۶۶ آماده شد و همزمان با عملیات کربلای ۸ که ادامه کربلای ۵ بود، انجام شد. نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران عملیات کربلای ۹ را در شمال شرقی قصر شیرین، در منطقه پاسگاه باباهادی تا شمال غربی ارتفاعات قراویز اجرا کرد.^۱

در این عملیات، رزمندگان تیپ ۳ لشکر ۸۱ زرهی با به کارگیری تاکتیک نفوذ در عمق جبهه دشمن، پس از خنثی کردن میدان‌های مین و انهدام دیگر موانع عبور، با رعایت اصل غافل‌گیری، در کمتر از سه ساعت هدف‌هایشان را تصرف کردند. در نتیجه این عملیات، پاسگاه باباهادی که نزدیک به هفت سال در تصرف ارتش عراق بود، بازپس گرفته شد و ارتفاعات مرزی ۵۴۲ و ۵۴۶ هم آزاد شد.^۲

۱. ارتفاع سخت، ص ۱۲۶

۲. اطلس راهنما ۷؛ کرمانشاه در جنگ، ص ۱۵۷

آخرین عملیات تهاجمی این جبهه هم در اسفند سال ۱۳۶۶ اجرا شد. نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی برای آزادسازی ارتفاعات آهنگران و تپه ۶۵۴، در شمال غربی شهر سرپل ذهاب، از اشغال دشمن، عملیات «امام مهدی (عج)» را طراحی کرد که در ۱۳۶۶/۱۲/۳۰ به اجرا درآمد. در این عملیات، رزمندگان تیپ یکم لشکر ۸۱ زرهی و تیپ‌های ۳۵ و ۴۵ تکاور به دشمن حمله کردند، با وجود شکستن خطوط دفاعی دشمن، موفق به تصرف هدف‌هایشان نشدند و پس از تحمیل تلفات به دشمن، به مواضع قبلی خود برگشتند.^۱

۱. اطلس راهنما ۷؛ کرمانشاه در جنگ

فصل ششم

خبر پذیرش قطعنامه، که روز ۲۷ تیر ۱۳۶۷ پخش شد، همه را شوکه کرد: «با شنیدن پیام قطعنامه امام، همه گریه می کردیم. خودمان را مقصر می دانستیم. احساس قصور و گناه داشتیم. همیشه تلاش مان این بود که امام دغدغه جنگ را نداشته باشد. یکی می گفت یعنی امام به وفاداری ما شک داشته؟ یکی می گفت ممکن است ما کوتاهی کرده باشیم. یکی می گفت امام هیچ گاه به شکست فکر نکرده است و فقط به رضای خدا فکر می کند، حتماً مصلحت بالاتری بوده.

بچه‌ها هر کدام گوشه‌ای کز کرده بودند. عده‌ای مبهوت و ماتم‌زده به جایی خیره شده بودند. عده‌ای برافروخته بودند. من تا چند روز گیج و منگ بودم. وقتی کسی حرف می‌زد، متوجه حرف‌هایش نمی‌شدم. وجودم را بغض و کینه گرفته بود. منتظر بودیم ببینیم امام چه می‌گوید.^۱

عراقی‌ها از پذیرش قطعنامه غافل‌گیر شدند و اعلام کردند ایرانی‌ها پایان جنگ را نمی‌خواهند و پذیرش قطعنامه تاکتیک‌شان است تا ما غافل شویم و بعد به ما حمله کنند. در همان روزها، خبر هجوم عراقی‌ها در جبهه جنوبی همه را غافل‌گیر کرد.

در جبهه غرب، یکم مرداد، عراقی‌ها در مرز استان کرمانشاه با نیروهای ایرانی درگیر شدند و ۲ مرداد خط دفاعی ایران را شکستند و آمدند سمت قصر شیرین و سرپل‌ذهاب. در منطقه سرپل‌ذهاب تا کل‌داود پیش آمدند و قصر شیرین را تصرف کردند و در محور گیلان غرب هم شهر گیلان غرب را گرفتند. صبح تا بعدازظهر ۳ مرداد از آن‌جا با

۱. آغاز تا پایان؛ بررسی وقایع سیاسی-نظامی جنگ از زمینه‌سازی تهاجم عراق تا آتش‌بس، محمد درودیان، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران، ص ۲۰۸

توپ‌هایشان گردنه پاتاق، کردند غرب، اسلام‌آباد غرب، گردنه حسن‌آباد و چهارزبر را بمباران کردند.

ارتش عراق راه را برای هجوم ارتش آزادی‌بخش منافقین باز کرده بود. ۳ مرداد، منافقین طرح عملیاتی فروغ جاویدان را شروع کردند. ۴ بعدازظهر ۳ مرداد، منافقین از مرز خسروی گذشتند، در پناه ارتش عراق تا سرپل ذهاب پیش آمدند، بعد به سمت کرمانشاه رفتند. برای رسیدن به کرمانشاه، باید دو شهر کردند و اسلام‌آباد غرب و تنگه‌های پاتاق، حسن‌آباد و چهارزبر را پشت سر می‌گذاشتند. ارتش منافقین با شتاب پیشروی می‌کردند. در راهشان هر جنبنده‌ای را می‌کشتند. کردند و اسلام‌آباد را هم گرفتند و می‌خواستند به کرمانشاه برسند که نیروهای مختلف ارتشی و سپاهی و مردم با آنها درگیر شدند، در تنگه چهارزبر راه را بر آنها بستند و نگذاشتند جلوتر بروند. بعد هم فرماندهان، عملیات «مرصاد» را طراحی کردند و از جهات مختلف به آنها حمله کردند و در جاده کرمانشاه - اسلام‌آباد تعقیب‌شان کردند و بالگردهای هوانیروز ستون مهاجمان را بمباران و متلاشی کردند. قبل از شب، سازمان رزم منافقین از هم پاشید و

محور قصر شیرین - سرپل ذهاب - کرد - اسلام آباد، که جاده پیروزی‌شان بود، محور نابودی‌شان شد.^۱

در این عملیات، بخشی از نیروهای منافقین کشته شدند و بقیه تا پشت نوار مرزی عقب رانده شدند، اما نیروهای ارتش عراق ارتفاعات مرزی را همچنان در اشغال خود نگه داشتند.^۲

بعد از شکست آخرین تهاجم سراسری ارتش عراق در پایان تیرماه ۱۳۶۷ و شکست منافقین، ۱۵ مرداد ۱۳۶۷، عراق تن به پذیرفتن آتش‌بس داد. دبیر کل سازمان ملل در جلسه شورای امنیت، که در ۱۷ مرداد ۱۳۶۷ با حضور نمایندگان ایران و عراق تشکیل شده بود، ساعت ۳ بامداد روز ۲۹ مرداد ۱۳۶۷ را زمان رسمی آتش‌بس اعلام کرد. از ۳ شهریورماه هم اولین دور مذاکرات با حضور وزیران خارجه ایران و عراق و دبیرکل در ژنو آغاز شد. اما عراق همچنان در

۱. اطلس راهنما ۷؛ کرمانشاه در جنگ، ص ۱۳۵

۲. اطلس راهنما ۵؛ کارنامه نبردهای زمینی، حسن دری، تهران، مرکز مطالعات و

تحقیقات جنگ سپاه پاسداران، ۱۳۸۱، ص ۱۶۶

اجرای قطعنامهٔ ۵۹۸ کارشکنی می‌کرد و بخشی از ارتفاعات و مناطق مرزی را تا حمله به کویت در تصرف خود نگه داشت.^۱ مرداد سال ۱۳۶۹ نیز ۴۲ هزار آزادهٔ سرفراز از قصر شیرین به کشورمان وارد شدند و در مسجد جامع^۲ قصر شیرین از آن‌ها استقبال شد.^۳

اکنون سال‌ها از آن ماجرا می‌گذرد؛ اما اگر گذرت به قصر شیرین بیفتد، هنوز ردپای تجاویز را که سال‌ها پیش صورت گرفت، می‌بینی.

اوایل دههٔ هفتاد، بازسازی قصر شیرین شروع شد. خیلی از مردم قصر شیرینی به شهرشان برگشتند و بعضی‌هایشان هم در شهرهایی که زندگی جدیدشان را شروع کرده بودند، ماندند. اگر نگاهی به آمارها بیندازیم، متوجه ریزش جمعیتی قصر شیرین خواهیم شد؛ جمعیت قصر شیرین طبق سرشماری سال ۱۳۵۵، حدود ۵۲ هزار نفر بوده و در سال

۱. اطلس راهنما ۵؛ کارنامهٔ نبردهای زمینی، ص ۱۶۷

۲. مسجد جامع قصر شیرین در مرکز شهر قرار دارد و محل استقرار و استراحت رزمندگان اسلام در زمان جنگ بوده است.

۳. خبرگزاری ایرنا www.irna.ir

۱۳۷۵، ۲۰ هزار نفر.^۱ اکنون قصر شیرین ۲۶ روستای دارای سکنه و ۳۴ روستای متروکه دارد و جمعیتش ۱۵ هزار نفر است.^۲ البته روند بازسازی خانه‌ها همچنان ادامه دارد. به امید آینده‌ای هرچه بهتر برای مردم این شهر...

۱. اطلس راهنما ۷؛ کرمانشاه در جنگ، ص ۲۴

۲. سایت سازمان حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس ارتش جمهوری اسلامی ایران
<http://sahadem.aja.ir>

منابع

- آغاز تا پایان؛ بررسی وقایع سیاسی - نظامی جنگ از زمینه‌سازی تهاجم عراق تا آتش‌بس، محمد درودیان، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران
- ارتفاع سخت؛ روایت قصر شیرین، سرپل‌ذهاب و گیلان‌غرب، جعفر شیرعلی‌نیا و محمدجواد اکبرپور، تهران، فاتحان، ۱۳۹۱
- اطلس راهنما ۵؛ کارنامهٔ نبردهای زمینی، حسن دری، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران، ۱۳۸۱
- اطلس راهنما ۷؛ کرمانشاه در جنگ، حسن دری، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران، چاپ دوم، ۱۳۷۸
- اطلس نبردهای ماندگار؛ عملیات نیروهای زمینی در هشت سال دفاع مقدس، شهرپور ۱۳۵۹ - مرداد ۱۳۶۷، مجتبی جعفری، تهران، نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی ایران، نوید طراحان، ۱۳۸۵
- الوند تا قراویز، گلعلی بابایی، حسین بهزاد، تهران، پژوهشگاه علوم و معارف دفاع مقدس، ۱۳۸۸
- بَمو، اصغر کاظمی، تهران، دفتر ادبیات و هنر مقاومت حوزهٔ هنری، ۱۳۷۹
- تکلیف است برادر؛ انقلاب، کردستان و جبههٔ جنوب به روایت فرمانده بسیجی حسین

- همدانی، به اهتمام حسین بهزاد، تهران، نشر غنچه، فرهنگسرای پایداری، ۱۳۸۴
- جغرافیای عملیات ماندگار دفاع مقدس، احمد پوراحمد، جلد ۸، آرشیو بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس
- خاطرات جنگ ۱، جُنگ سوم، مجموعه نوشته‌های کودکان و نوجوانان، تهران، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
- خاطرات جنگ ۲، جُنگ چهارم، مجموعه نوشته‌های کودکان و نوجوانان، تهران، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
- خاطرات جنگ ۵، جُنگ هفتم، مجموعه نوشته‌های کودکان و نوجوانان، تهران، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
- فرار از موصل؛ خاطرات شفاهی محمدرضا عبدی، حسین نیری، تهران، سورۀ مهر، ۱۳۸۸
- فرمان آتش در کوهستان‌های باختر، سورنا کیانی، تهران، سازمان عقیدتی سیاسی ارتش، نشر آجا، ۱۳۹۰
- قصر شیرین، گروه نویسندگان، تهران، بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، ۱۳۸۶
- قصه جنگ؛ خاطره‌ی علی شادمانی، بازنویسی محمدحسن شاهسواری، تهران، بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، ۱۳۸۰
- قصه‌ی قصر شیرین، اصغر کاظمی، تهران، سورۀ مهر و نشر شاهد، ۱۳۸۱
- مहतاب حَیْن؛ انقلاب، کردستان و دفاع مقدس به روایت فرمانده بسیجی حسین همدانی، به اهتمام حسین بهزاد، تهران، فاتحان، ۱۳۸۹
- همپای صاعقه، کتاب یکم از کارنامه‌ی عملیاتی لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله (ص)، گلعلی بابایی، حسین بهزاد، تهران، سورۀ مهر، ۱۳۷۹
- یاران خورشید، محمد باغنی، جهاد کشاورزی استان کرمانشاه، قم، بخشایش، ۱۳۸۶

روزنامه خراسان، ویژه‌نامه حماسه‌آفرینان سرزمین خورشید، شماره ۱۷۹۳۹، پنج‌شنبه

۱۳۹۰/۶/۳۱

رمان الکترونیکی قصر ویران، نوشته مهرداد میخبر cintelrom.loxblog.ir

سایت تبیان www.tebyan.net

جام جم آنلاین www.jamejamonline.ir

خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا) www.isna.ir

خبرگزاری ایرنا www.irna.ir

سایت خبری - تحلیلی کرمانشاه نیوز www.kermanshahnews.com

سایت سازمان حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس ارتش جمهوری اسلامی ایران

<http://sahadem.aja.ir>

ویکی‌پدیا <https://fa.wikipedia.org>

www.ibep.ir

خبرگزاری شبستان www.shabestan.ir

سایت روزنامه ایران www.iran-newspaper.com





شهر قصر شیرین



اشغال شهر قصر شیرین



مسجد جامع قصر شیرین (نماد مقاومت)



بازگشت آزادگان به میهن اسلامی



تخریب بیمارستان قصر شیرین توسط رژیم بعث صدام

قطعه‌ای از آسمان

از مجموعه
کتاب‌های

یادمان جنوب	۱- اروند • ۲- آبادان • ۳- خرمشهر • ۴- شلمچه ۵- طلایه • ۶- هویزه • ۷- بستان • ۸- سوسنگرد ۹- دهلاویه • ۱۰- شوش • ۱۱- اهواز • ۱۲- دزفول ۱۳- دوکوهه • ۱۴- فکه • ۱۵- دشت عباس • ۱۶- چزابه ۱۷- زید • ۱۸- جزیره مینو • ۱۹- ابوقریب و شرفانی ۲۰- جاده اهواز-خرمشهر • ۲۱- گلف (پایگاه منتظران شهادت) ۲۲- شرق کارون
یادمان‌های غرب و میانی	۱- دهلران • ۲- میمک • ۳- مهران • ۴- نفت شهر ۵- گیلانغرب • ۶- پادگان ابوذر • ۷- سرپل ذهاب ۸- قصر شیرین • ۹- تنگه مرصاد • ۱۰- کرمانشاه ۱۱- پاوه • ۱۲- سومار • ۱۳- چنگوله و چیلات ۱۴- بازی دراز
یادمان‌های شمالغرب	۱- سنندج • ۲- مریوان • ۳- بانه • ۴- سردشت • ۵- مهاباد ۶- نوسود • ۷- بوالحسن • ۸- بلفت - دوپازا ۹- پیرانشهر • ۱۰- اشنویه